



کتابخانه  
مجلس شورای  
استانی  
۱۳



علا بوب تکران



### هذا كتاب التكملة

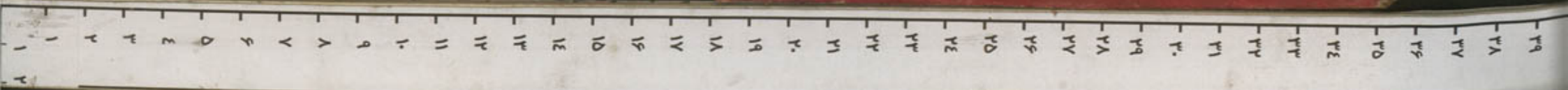
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنفرد في وحدانيته : الصمد في زلته : الخبير في غيبه : المصدق  
 في حديثه : المطاع في اطاقته : المرهوب من عباده : المرغوب اليه : الذي خلق الخلق بحكمته  
 فيما عنده : الناقد لمره فيهمايه وارضيه : الذي خلق الخلق بحكمته  
 وشرهم بعرفيته : واحكمهم بشريعته : وكلفهم بافان اعلامه :  
 احدا حلالا بسوجب المزيدين كرميه : وانكروه شكرا ففضي الوافر من فضله  
 وانتهى ذلك الاله الا الله وحده لا شريك له : شهادتهم لخالقها بالحق  
 واسمها لان محمدا عبدا مجله : وبني ارسله : بكتاب ينزل : واولهم  
 فصله : ودين كلمه : وشرع سبلا : حتى اخرج من الايمان مفعلما  
 واحمد من اليمنان مشعل : وارشد الى الرخمان من جهنم : صلى الله  
 عليه واله اكبر الله مكبره وهائله : ومن من الله علينا سلطان كودج

كودج الايمان : فهو لا اسلام : وظل الله على الانام : بنحبي مراسم  
 الشريفة الغراء : سبب فواعيد الملة البصا : فاجي بلاد اهل الايمان  
 ما هي اثار الكرم والفتيان : ناصب لواء الامن والامان : فيصون  
 الله ان الله يامر بالعدل والاحسان : ملجأ الكاسر ومداد الفتيا  
 السلطان الاعظم والخافان الاختم : ناصب الدين نبوي اليقين ابدا  
 الله فونه : واسع عطاياه من جده : وامن به الخائفين : وقع  
 به الطاعين : ونفس به الضعيف : وشدا زره بوزراء حربه  
 العلية : وجراد وديبه السنيه : وولات لواء ولابنه البهية  
 ورجال وعبيد الصفيته : وضباط عساكره الزكية : كثر الله  
 عدتهم : وشدا سلكهم : وحرر حوزتهم : ومنع حرمهم : والفت  
 جمعهم : وجع ثملهم : وديبر امرهم : وكفاهم مؤونتهم : وجعل  
 الاخرة نصيبا عنبتهم حتى لا يطع القوي : في باطله : ولا يباشر الضعيف  
 من جهته : وعلمهم السبر والسن : وجعلهم امر الملتزم  
 وسددهم في الحكم : وابتدخانهم : وعضدهم بالانصر : وهذا  
 دغاه فيه : للصدور احوه : وامن من الافان والنكبات

هذا كتاب التكملة  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله المنفرد في وحدانيته  
 الصمد في زلته الخبير في غيبه  
 المصدق في حديثه المطاع في اطاقته  
 المرهوب من عباده المرغوب اليه  
 الذي خلق الخلق بحكمته فيما عنده  
 الناقد لمره فيهمايه وارضيه  
 الذي خلق الخلق بحكمته وشرهم بعرفيته  
 واحكمهم بشريعته وكلفهم بافان اعلامه  
 احدا حلالا بسوجب المزيدين كرميه  
 وانكروه شكرا ففضي الوافر من فضله  
 وانتهى ذلك الاله الا الله وحده لا شريك له  
 شهادتهم لخالقها بالحق واسمها لان محمدا عبدا مجله  
 وبني ارسله بكتاب ينزل واولهم فصله  
 ودين كلمه وشرع سبلا حتى اخرج من الايمان مفعلما  
 واحمد من اليمنان مشعل وارشد الى الرخمان من جهنم  
 صلى الله عليه واله اكبر الله مكبره وهائله  
 ومن من الله علينا سلطان كودج

هذا كتاب التكملة  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله المنفرد في وحدانيته  
 الصمد في زلته الخبير في غيبه  
 المصدق في حديثه المطاع في اطاقته  
 المرهوب من عباده المرغوب اليه  
 الذي خلق الخلق بحكمته فيما عنده  
 الناقد لمره فيهمايه وارضيه  
 الذي خلق الخلق بحكمته وشرهم بعرفيته  
 واحكمهم بشريعته وكلفهم بافان اعلامه  
 احدا حلالا بسوجب المزيدين كرميه  
 وانكروه شكرا ففضي الوافر من فضله  
 وانتهى ذلك الاله الا الله وحده لا شريك له  
 شهادتهم لخالقها بالحق واسمها لان محمدا عبدا مجله  
 وبني ارسله بكتاب ينزل واولهم فصله  
 ودين كلمه وشرع سبلا حتى اخرج من الايمان مفعلما  
 واحمد من اليمنان مشعل وارشد الى الرخمان من جهنم  
 صلى الله عليه واله اكبر الله مكبره وهائله  
 ومن من الله علينا سلطان كودج



این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است

**آقا بقدر** بنده خضر بفرما الهه و جمع لب الفرح بنفعا حبه لاسلام مولود مذ  
 مت حاشیه دارم نه افش خردان از غرب زدر کران بوده و در سن چهل و سه سالگی غریب سفر  
 بسراف و در آنجا وارپرو بال گشته از وطن مولود منجی دار و در راه که در کوه سقول  
 در مدینه مشغول خواندن در سر دیو داری بشوم : مدت ده سال که در مشرق تمام در تخریب  
 و خرابی گشته بودم : آنچه مقهورم شد که گفتم و دیگر خودم بعضی از مشغول گشته و نظر  
 بر رسیدن در جاه اولی که حال در سفر بودم و در کوه سقول در کوه سقول  
 نطق بگفتند که در برت ای دور شدم : ما که دیگر نماندیم در آنجا و آن صفت را  
 آوردم : در زیاده نظر حکمت در آنجا برده ام : این سخن را بسیار تخریب در آن رسیده و در  
 از آن معرفت صنعت من خدایم : در وقت مقام زهرن بجز در آنجا کشیدم که از راه برزک  
 یک هم به بنویسد و بنسب هم صبر را هم علم اگر جمع نموده و از آنجا موقوفات را کشف نمود  
 و بر سر کرد و نظر حکمت هم چند را مظهر کرد : آنکه با بیخ ما را غلب نمود و کتابهای  
 سبحان مطهر نمود و احوال هر زمان از زمان سابقه به ما امس بقدر و اخوان الهیه  
 و حفظ نمود و بنده خضر بر دین دار بر مرزبان و مرقوم را نمودم و بنی تحقیق در میان هرزه ان  
 نموده که چگونه بود : آنکه رنکران داد عا بر عدان و ظم خاندان و صلح و صلح و صلح و صلح  
 عقبت مشحور را در تواریخ دیدم و حال سخن این خانه : آنکه در تحقیق مسیح به خواسته

این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است

این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است

در دین مهدی و امی سرمد فرام یفت که ان او امر دوزخ شریف محمدی صبا ایستاده  
 و شیخ ربیب که حضرت حبیبی مغربس نموده و با شمس در احکام شریف حضرت عظم الهی  
 خا مرد و بجا کرده و به دست انجم اوج گرفت قبل خاتم قصه و طبع اول است بر بزم نموده  
 و عقل و دین بر سرش ره بنویسد تحقیقی افرت نموده خدا در میان روزگشت عتق را  
 بر سر کف کرد و در تواریخ تحقیق ان تحقیق بر فرغ ظاهر شده شد تواریخ روین  
 که گفته است من تمام او بن را سیر نموده ام لیکن تا بچل خود را مقصد بدینی نموده ام که  
 خودم که خود را مقصد بدینی کنم که در این محله عمر برام و علاوه این مصطفوی را  
 در کرون با علم بر آوردم : و بعضی گفته اند که ما نویسد همی مشرک است : که ذره  
 از موقوفات بخدا نرساند نموده اند : و بعضی گفته اند که اگر این نحو که اسلام جبر را عجب بنده است  
 برایشه از دست محمد صلح رفت و بجز نموده باشد این گفته باشد از شهادت مسیحین سخن  
 حق دینی محمد در کتاب نه گفته اند که اگر بزرگ نموده : وقتی در این اخبار بنظر رسیده و محمدی  
 قلب و عقل مرا روشن نمود و زبان من ظاهر و در جبهه و مجادله با منی ای حسن : که بنشیند باز  
 نمود بطریق نعبه برده رسمی نمود راه به ابان بر دی من باز شده چنانکه خدا در حد و حد  
 که **قَالَ الَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَمْ يَكْفُرُوا مِنَّا** و بعد از تحقیق بطلان فرق مسیحیان لازم  
 شد که بهای اسلام چند شک نام : پس در بعضی از عرف قیصر در سن شصت و بیس

این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است  
 این سخن از ادب است و در بیان آن که در کتب معتبره است

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

این کتاب در بیان معنی  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
این کتاب در بیان معنی  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
این کتاب در بیان معنی  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال

این کتاب در بیان معنی  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال

این کتاب در بیان معنی  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال

این کتاب در بیان معنی  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال  
و اسباب و احوال و اسباب  
و احوال و اسباب و احوال









حلقه است

و اما در زمینه و احكام اسلام پس زمان در حال اول در مقام حضرت نبوت است و  
چنانچه در مقام وجود و غفلت است که در حضرت بنان اعظم و در مقام تناسف است  
و احكام همه در وجود بشر نفس در اعتدال و در مقام اعتدال در مقام تناسف است  
مهور کما در کبر سن اول نبوت است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف  
بکار برده ام و انبیا هم را بر خود گرفته اند پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
چون بر سبب نبوت است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
پس نبوت است و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
برون آورده و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
ام از حلقه در کمال و مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و غفلت است و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است

که از این مردم سرد و در این شایسته اندون  
همه از این است زینت کبری و در این شایسته  
بجای آن که در این است و در بعضی کما کما  
بنامند با همه امرا که در این است از دنیا  
بنامند با همه امرا که در این است از دنیا  
اصناف را از در دست دارند و در این است  
چون در مقام حال که در این است  
پس کویها او را در این است که در این است  
متعفن است در این است که در این است  
در حیان سرد است که در این است  
نشانی از زو و بود که در این است  
کند آفرین دانه یار و در این است  
حلقه است

دردیم  
شود  
شیر  
ان

و در حاکم اول در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
و در مقام تناسف است که در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است

حلقه است

در وقت رکافتان تو بوالکلیه  
کسی که بکشد تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
تو را در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است

بجایگاه حضرت آورده و در تمام جوارح برودمان سازد و در مقام تناسف است  
پس از آنکه از این مردم سرد و در این شایسته اندون  
همه از این است زینت کبری و در این شایسته  
بجای آن که در این است و در بعضی کما کما  
بنامند با همه امرا که در این است از دنیا  
بنامند با همه امرا که در این است از دنیا  
اصناف را از در دست دارند و در این است  
چون در مقام حال که در این است  
پس کویها او را در این است که در این است  
متعفن است در این است که در این است  
در حیان سرد است که در این است  
نشانی از زو و بود که در این است  
کند آفرین دانه یار و در این است  
حلقه است

حلقه است



پتان بیدار نمیشود بجز حکم طبیعت و حسب مصلحت و حکایت هر دو که تا از علم تربیت  
 و سبقت نشاء نمرد و این دو صفت یعنی مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 و شایسته و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 بنشیند و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 این است که حکم نشاء و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 بر سر هر مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 شخص حق است که در امر حکم بشود و افعال است بهر را نسیم خدیجه بی سیم خود مصوم  
 حکایت کند که در شهر بار خدیجه که در آن صورت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 در نظر خارج مصلحت که مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 احوال و احوال و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 حکم مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 او تکلم کند و در مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 حکم و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 در مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت

و نه بر مصلحت که حکم او در حکم او هر مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 کرده اند و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 حکم و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 بر آن بنشیند مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 چنین و چنین و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 او نیست و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 بستحق نشاء و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 چنین و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 که در مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 چنین است و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 این است که در مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 بر آن نموده و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 است و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت  
 و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت و مصلحت

اولت بشد بدور بحر ذکری پادشاه و عظمت و اجوار ادا بیگو در حبس و عجز  
موظف به نمود و برابر و هنر و حکم بحواس گشته به گوهر بن امر پادشاه است بدو منزل گزید  
در محسنه عالم صورت بر کرد پادشاه را نصیر بر نموده و در سر حال است بیگو و در  
به همیشه پادشاه را در حضور داد حضور سلطان عادل پادشاه و جهان پادشاه و در حبس به  
نشانی که همه در حضور صورت سلطان سب بر است گشته که قسم دروغ بخورد و  
بخوابد گشته به هم گزید ادا به گشته و از آن پادشاه سب بر بطریق شرح به گشته و  
دور از بر پادشاه شمر بیدار کرد و پادشاه را در حق و در زبان چنان حد در  
و قار به بر چنان زجر و زاری کا رانح به حال نهیب که چنین بر سر برت عالم بر انداخت  
و حبس در حبس و شیخ زلفیت بن از حکام بماند از وقت محبت لیس حکومت و حبس  
پادشاه بر پادشاه نگر گشته بدو پادشاه را نامر دین هستند و قدرت و قلمت او بر سر  
واجب گردانند و در خلاف و خلاف دین بمانند بهر کار و چینی شود هیچ حبس عالم  
پادشاه شود مرعز معارف و شمس بهر که هر چه دارد و فاساد پادشاه گشته است  
بدان نیت خود و حدود محکم کرد و پادشاه از دشمنی این کرد و در تعجب خود کرد  
عالم مطلع شود و در این تویر گشته به هر شریک لایعلاج کرد پادشاه **ام تذکیر**  
**جهاد** ایضا بیه و در اوله از هر بر سر له و غیر تعجب گشته در شمس بر و عطف

فصل در بیان شیخ زلفیت  
که در این کتاب مذکور است  
در بیان شیخ زلفیت  
که در این کتاب مذکور است  
در بیان شیخ زلفیت  
که در این کتاب مذکور است  
در بیان شیخ زلفیت  
که در این کتاب مذکور است  
در بیان شیخ زلفیت  
که در این کتاب مذکور است

بطریق مسوع و حبس و حبس سلطان و خط صود و اسامی این کتاب در دربار حضرت و این است  
با بر مدارت بر روز خاتمه و خطیب به داد و هر که در دست بسته پیوسته شد و چنان به با  
حبس عادت کرد که در آن مخالف شرح پادشاه شیخ زلفیت نشاند که همه بطریق وقت  
و این مسوع است به در زمین این بر پایه کرد که در بر شیر و در مجلس مردم موظف گشته بود  
با حبس سلطان گشته و خط است و در وقت پادشاه هر سال بهر شش ماه باشد  
ان وقت بزرگ عفت سلطان و در وقت و قدرت است مرتبه به چنان محبت پادشاه را  
بر پادشاه دارم مانند که بغیر این سب زوال نمیشود و در عطف چنان تنبیه گشته به بر پایه مردم  
و است شود سب افواج از دین و کار هر امینو به بهر آنکه بر آینه چاه گشته و فلق و  
شرارت گشته و فراعضه از سب هزار جماعت در زیر بار سب و عطف شود به مردم زلفیت کرد  
و در شرح صفت خود شمر در و شمس لطف بهر عظیم باقیه بسوزاند همه را از وقت اخیر در جاهر ترار  
با گزیده بود و وصف به بار که زلفیت گشته به در اکران و در اطفالان به پادشاه را بر حبس بهر شش  
و در هر مجلس زاکران به یک بنام عساکر پادشاه شدند و بهر آنکه گشته که هر چه قدر عالی شده  
و از هر چه عکس و خوب گشته اند و فراعرب هم با گزیده اند و حسب عفت بهر شش  
شده و فاد در وقت در حبس زید شده است به حال پادشاه در در مجلس ذکر گشته و اینها ذکر  
گشته که اینک گشته است پادشاه را کرده اند و است است نامردین و دولت بهر آینه





کلام غزالی را که در کتاب ...  
 کلام غزالی را که در کتاب ...  
 کلام غزالی را که در کتاب ...

در صبح عجب از بار حفظ ملت و دولت خوب تربیت از شیر و دما هر سب که تربیت  
 که پادشاه داشته و شمش دارد هیچ عسکر بلکه را نشواید حفظ کنند اما حفظ معرفت  
 و طاعت و خدمت و محبت حفظ میشود کرد و بدین دار بر زمین خفته میشود پس خدا  
 مریخی که بر جوی که در کثرت آن بند شده است در میان آن غاب کند این معروف  
 بعد است بر اینست که در طایفه هر که بر وقت سکون بر سر خیمه خیمه بسیم و نعمت  
 دین امام دارم و اکثر کبر و کبر و سلطان سابق که کمالک و دلیل که بر وقت و بطریق دین  
 در محبت ز قمار نمکند عیب صد جان پادشاه گفته و طایفه با کمال خدمت شوند  
**تفکر و تفهوا انهما المستبرون** و بر این طایفه بطریق دین دار بر وقت گفته و محبت  
 در محبت که عیب جان و دل را نماند پادشاه گفته و پادشاه هر طرف را در دایب  
 نعمت بر در آن باز شود پس پادشاه در دین دار در دوزخ و حکام و دوزخین بطریق  
 حفظ و محبت و امر معروف و نهی منکر باید که در قرب شوند که از آن دوزخین  
 بنمود پسندند **قال سم الله لا یزال الناس خجیرا یومون بالمعروف ق**  
**نا هو امن المنکون لفاقوا علی الیوم والنسوی فاذا لم یفعلوا ذلک نوبت**  
**منهم بکاف و صلاط بعضهم علی بعض ولهم یکن لهم ناصی فی الادی و**  
**لا فی الفناء ق** لانی ما بینهما نبره خدمت پیغمبر و دین که درین مکرور و ناصی و امام

کلام غزالی را که در کتاب ...  
 کلام غزالی را که در کتاب ...  
 کلام غزالی را که در کتاب ...



کلام غزالی را که در کتاب ...  
 کلام غزالی را که در کتاب ...  
 کلام غزالی را که در کتاب ...



در غیر ذلالت که در معرفت میگوید و منتهی از منکر و با کلمه دیگر یا ای سبک کرده اند در عمل جزو فعل است  
 چنین گفته است برکت ازین که گفته شود و یکا نه بر سه شود و بر هشتان بار است و هشت نه  
 در زمین و نه در آسمان و نه در میان و نه در فرور و هم الاثر بالمعروف و منتهی عن المنکر  
**فوضته العظيمة و به مقام القابض و ثامن المذاهب و مخلبه المكاتب**  
**و مؤد المطالم و فوض الارض و تنصف من عدوا و شفق الامس نبر ابروین**  
 و نیز از منکر غیر مفضل گفته اند واجب بزرگترین که او اجابت را عذر شده و تمامه در راه و طرد آنها  
 نیز میگوید و کتاب حال برود افع علم بر شود و ملک نمیزد و بر دهنم غاب میشود و ام سنقیم  
 میگوید و انبه و ضعیفی است که با به نقوب در دو چت را چت کرده تا تاب با قایب برود  
 و بر قیاب زنده و خاک در نولات و در میان او زود او المکابیه ارباع لایمرا بکنند و مقول  
 جنب را فوضت و چت و صداقت و مفضل گفته گفته شکر کنند جنبی کار کار چای  
 است و سخن را ملک و قایب است و جنب و صدق است و جنب چنانکه در بر همه مفضل  
 در دست جنبی پارت و آنچه در عزت و سعادت مرتبه و سلام می افزاید الموهبت  
**نذکب پیغم** نامه از آن حضرت است است و است نمیرمان و شهر را پاکیزه و است  
 است با در رخ با جنب است شهر کجاست و نمودن و در فتنها را بنده کردن و کوچها  
 عدل نافع و منکر است کردن و طرف گوید و اسات فقی از جنب فوضت نظر در بر ادا

شکر شده و در جدول نه از او ایما کار کرد  
 مرتباً و اخصاً بفقده زیرا که فوضت  
 در میان امراء و بزرگان است  
 در این سخن از سبک کردن است  
 که در استغفار از خداوند است  
 که در استغفار از خداوند است  
 که در استغفار از خداوند است  
 که در استغفار از خداوند است

در این سخن از سبک کردن است  
 که در استغفار از خداوند است  
 که در استغفار از خداوند است  
 که در استغفار از خداوند است

خواه که اشتی و در بدین باب گفتار است و در اعرف به جعفر نیاید آخند و در بدین امر که از این  
 است که در امور اشتی و در این باب از بروج کردن و عیالات و امکان ارا از جنب ضعی  
 سخن حذف اینها از نظر بوضت حکومت و منتهی از آنرا است هم از این  
 در راه از بزرگترین به غیر از بزرگترین و معبر لا سنگ نون و بدین اسات فقی و  
 به عوازه که در اسب حد و نفع کردن این قسم تغییرات بر همه را با به خود را بزرگ  
 این فاعله لازم را با پدید آید از کتاب نوشت و او را بجمع رسد و آنچه مضامین و منتهی  
 از عاقلان که با خود نزد دیگر رسد و خلاف آن گفته بکند بر سر ساس ان باغ را شقیم فایده  
 که حکم را به بزرگترین نام الابد نوشته اند کاس ام او حکم باقی است هم بر که کار میگرد و در جاست خود  
 بعد از وفات بر که در جاست و اینست غیرات اول را خراب مراثت و ناز و غیر میگرد  
 این کار کار رفته و حکم پس با به بر که کار اصلاح نیست و دولت کرد و او را اصلاح خود با نه  
 نفع را تجلی خود و برابر آنچه آورد و کار را جنبی نور و عیبی کار عفا و حکم هم بزرگ هم  
 در آنچه از اصلاح و جنب و دولت و غیر ملک بجز سلام بر سر جمع نور و طبع کرد و با  
 سعادت و انوار است و با مضامین است او را بجمع حدک و میان منتشر کرد و اجرا  
 که در در ملک و مفضل به ان و در در عیالات و با جنب است خود نذکب **نذکب ششم**  
 لا با به عرومان و جنب بر شکر گوشت و معرفت و حکمت و مراثت و نظر از جنب کرد

شبه و خطی خود تا در این نظم بر آن است در این صورت و الیاد است در حکم سبک کردن با به  
 از این جنب در وقت کاتب فقی قیاس شود از چند سال یا دو ده سال نویسی را ملاحظه نمود  
 که در وقت فوضت و شکر است و شکر است به قیاس نوشت و نکرده با تا به شکر کردن  
 نسبت بسیار از آن است که شکر است نسبت از جهت راه به طرا فوضت و الیاد لا

وَمَا تَرَوْا مُجْرِمًا يَتَّقِ اللَّهَ  
فَإِنَّ لَهُ أَجْرًا عِندَ اللَّهِ  
وَإِنَّ لَهُ أَجْرًا عِندَ اللَّهِ  
أَفَلَيْحَسَابُ الْأَرْجَافِ  
كَلِمَاتٍ عَلَيَّ مَقْصُورٍ  
اِذَا نَسِيتُ الْإِنْسَانَ مِمَّا نَسِيتُ  
مَقْرُونٍ

وهم نمند به جزافینا آموختند و در روایت نیز خالی بجهت دولت و ملت بنده بنون  
ک ترا بود که گفت و گفتش بدان و اما فرموده که نه اینست بجز سوز و جهرت  
کشف کنند و هر چه فهمیده اند و تحقیق نموده اند و در جاکه لاین تمیز نیست و در جاکه لازم است حکام  
بیب نه تحقیق کنند و بر زمین که لاین لایست و در راه که خوف و خطر است و در سیر که  
لازم نیست آنها بعد از تحقیق نشده و در رسد نیز نیست و امضا کنند و تقدیم نمیشود  
نارت کنند و از این تحقیقات بر آینه خلاف واقع شود جزو داده بشده مستحق سب و  
نوبه حکیم و پادشاه و اینم مردمان مبران نیز بدان چندان صاحب معرفت را با به  
حکف کرد که آنچه دولت بصلاح است ملت و دولت اسلام و دین و بقا را ملک  
و سلطنت و ترویج شریعت و نظام رسام فرقی برین تو این چه اجبار است نهاد ستم و  
بنویسند و در دولت را جمع نمود با نظر حقیقت و اخلاقی بن و از کار نظر نمود و هر چه  
گفته اند اجراء دارند و هر چه گفتند مجبور و صبیح طریق را رهنمی است نه بان  
بشمار اشوک را باری بن نه ملت و دولت جز نرسد بگیم فر بر خلق است که باید  
چه بگویند در آن صلاح خلق و نافع است و دولت بنده آنها حقیقت است  
پادشاه و حکامت میبندد **اللهم اصلح اخواننا المؤمنین یا**  
**رب العالمین تذکره هفتم** لا رست که در جمیع احوال و در اول و در مقابله

شاه  
میرزا  
دین  
دین  
شاه  
تبع  
میرزا  
میرزا  
میرزا  
میرزا

خارج هر چه بشود و هر چه سخته اند و هر چه نجات که آشته اند و بجز نادم فرار داده ایم  
شیران در مقام سخت و قرار داد **یا الا حسن منها** بیه باقیه و بهشت و  
ترقیب بملکجه خلاف فرمای سخت که بدانند در ملک مردمان و بران سرشته اند انکه تمام  
شرف فرمای سخت که گویند از با کفر فیه اند همین فرمای و انکه نیر در روس و غیر ذلک بر  
کار که مسکتند خدا با یکدیگر فراش و لا حقیقه بقوا هدایت شد چنانکه غیر  
که خدا ف جزا ز و بر سر است و ریاست و سخت و بسبب اسما و غیر ذلک همه  
همه از غیرت و غرور بر سر است و اظهار قدرت و حکمت و خبی رسم سلطنت و عود  
میست **طوبی اللفکر بالصلاح تذکره هشتم** واجب است که مردمان و صاحب  
در ایش و ذکاوت و صنعت و معرفت و ترقیب و تربیت نوبه هر چه و میر شود که  
که به با سیر کنند و چون با یکدیگر برزند و از صلاح فرزند یاد گیرند و قواعد تصرف در ریختن  
لام تصدیر نمایند و کند زبان را نگاه بر سزانه شد سندن نیز و فلا و میس در صحن و غیر ذلک  
عی محفوس این که لازم و فرض است بدست تحصیل آن که یقین از برار دولت است  
این بر سر است از طلاق و نفی که این شماره در سر است که دست و قدرت خواهد  
طه از برار پادشاه و عزت و نفع نجات شد انکه این بهره دارد و اگر طه نباشد  
و سلطان در دین و زراعت هر چه سلطان جاز بپایند با کف و دوست و پس عرض



طاهرا کشته و رخ و جفت کشته قاتا بر کز از طه و نقره و بیخ مسرور و صفت شیر و تفنگ و دوات  
صفت شود و لیسنا تحمیس و نقره آب کردن و بختن از این جهت ان این از  
برابر بر و افروخت از کثرت جیسیر و حود و نفوس و این است که از این مطبوع  
بیاید غنچه شده و اینان از آنرا این فرزند نیاید نمود که ان نان و نمخ است ششم  
را سوراخ کنند و بر کز شکم و جیب بجزت بزنند و لیسنا عجت از بار آورد و ملت چیز  
بزرگ از این غنچه است و ملت عظیم است بر همه نفوس بن و درازا و انفک و کوه و کوه بزمین  
حقیقت این امر را **نکته کسب نهم** ملوایف و دیلات نهار را باید نقره کرده و بجزت  
که از حیسان بیرون شوند و طوق طاعت و ملت کردن بکنند شد دیلات ترک و کرد و بجزت  
نهم را بچوب بکنند یا به جانش را بنده بخورد از زمین بر زمین دیگر کوچ داد با حکم ضابطه نه  
و بنده بن و زور و مویله و بین باندرج نه همه را بچوبه مثلا از چهار خانه از خوب یا کرد  
یا ترک پنجاه خانه و سرخانه است فخر از هزار عیال و طایفان و وزارت از کسب  
معلوم شده انهم را کج داد و در راه کسب صیده در میان فارس و ترک و در این جای  
داد از جاسابی که نقره کرد که این نهار در میان اینها قرار و نقره از خوب نزارت  
نتوانند بکنند ؛ تصدقات حکام ؛ بقهر و غلبه ملت بر اینجه چنین شود بزرگتر از همه و دهند  
فهرست خواند کرد بلکه بجای در داند نام دولت و ملت باشند در آن مثلا (توام)

داستان غزوات از اهل آن است  
اسلم و تفنگ و اسب و باران  
چشم در آن دو دست ایشان

شکره  
میرزا  
دین احمد  
باب  
سازمان  
مکتب  
که در آن  
بسیار  
باز  
کند  
با  
کند

چنان از هزار در شجرت با دیگرند اشرا را به جام بکنند بپایان موصوف شوند و دیگر بجزت  
**نکته** عجب بکل عهدال و خیر الامور و اسطفا قرار بکنند و بدانند که به چه عجت  
سلطان را کرده در امر صفت زمین برین حمید و یقین بنمایند که حج عصبان و  
عقبان ازجا و در تربت خارج سبب شده و خیر از تربت محمود و سبب است  
در این حال اینها حکومت از این درج حین فخر شود و حج وقت قدر از حد  
خوشتر کنند حق نجات ملت و دولت و قلوب ایشان محکم کرد دولت طاعت  
و عزت و نفرت این دولت را بداند حق در مقام بنیت و سبب بر سینه  
بنویسند **نکته کسب نهم** **و ما نونون الا بالله و سلام علی من اتبع الهدی نکته کسب نهم**  
طریق نرفته ملت و دولت همه حقیقت فوت و ملت از ضعیف برین لیسنا  
باید جبران رجال و دولت و حکایت سبب صنایع از تربت کنند و سخاوت کرد  
و هر صنایع را غنچه داشت **مقصودات** را تخمین نمود ؛ که قایل فخر و دول خارج  
شوند و تربت از خیر و خیر مستغن شوند و لا و بجزت شبا و جزو بات و طریق تخمین  
مقصودات از میباشند و مطوب ؛ نه و هر چه سبب ضعیف بقیعت خود خاست  
کنند زیاده فایده و عزت یابند ؛ تا دیگران حسد کنند و شب روز آرام بگیرند ؛ تا از آن بهتر  
و بجزت حسمان آنان بکار برند و طریق سبب خیر عجب است اول قرار و صلح چنین

۴۸  
 بر کفر و مشرکانه  
 این است که در جنگ  
 و کفر و مشرکانه  
 در کفر و مشرکانه  
 در کفر و مشرکانه  
 در کفر و مشرکانه  
 در کفر و مشرکانه

جان منته وزیر او که بپرسد که در جنگ و کفر و مشرکانه  
 فرنگ نباشند چنانکه پیشین قواعد است اول خارج و نظام دولتی  
 در کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه  
 و با تحقیق چنین است که میداند اگر چنین میخواستند چنان  
 و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس و کس  
 کرده اند بدست از اغراض و غایت نیست بلکه هر که  
 و فرات و حاجت حکمت و فطرت پس نه اند در بعضی مواضع  
 کس بر عین کوه و اعصاب غریبه ظهور نماید بگونه ایران بر سر کار و حکام  
 میباشد و از کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه  
 که مطهر عین مافوق است بجز در اجناس تریا را تندی بر لب کرد از خارج  
 را کشید و عارضه شش چشم و چشم و چشم و چشم و چشم و چشم و چشم  
 شود و عارضه شش چشم و چشم و چشم و چشم و چشم و چشم و چشم  
 که از برای شش کار دن چه قدر فیه و دل شده است بحد این بود که هر که  
 خود او را بران نماند و صرف شود لکن در ایرات آن که فیه از این  
 بران بیدار میشود و خواهند کرد بر کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه

توده  
 میرزا  
 درین امر  
 عالی مرتبت  
 سادات  
 مکتب  
 کس که  
 شرح  
 بیست و یک  
 بیست و دو  
 بیست و سه  
 بیست و چهار  
 بیست و پنج  
 بیست و شش  
 بیست و هفت  
 بیست و هشت  
 بیست و نه  
 بیست و ده  
 بیست و یازده  
 بیست و بیستم

فرح مایه نشد بایه اول از این برداشت که مگر بر سر هر کس که بپرسد که همه جان من  
 نا طبعه به به کلیه بیوشند که این اول امت و جب است بی شرف و حقیقت فخرت  
 دولت و عزت است و کت است و کت است و کت است و کت است و کت است و کت است  
 این امران است که میباید که ایران در حال حاجت بفرمانند و کت است و کت است و کت است  
 افشاید بگریزید و مگر ماند در ایران موجود نیست شرف لکران و فیهان و برگ و پسته می  
 در کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه  
 طاعت میباشند و کت است و کت است و کت است و کت است و کت است و کت است  
 علم خود خرد و حال بیخبر چیس سخن بران بریش که هر چه سر نمیکند آنرا نتوانند شش عمر  
 بیرون خواستند بلکه قطع رذق رحمت بران کشند **وَابَا اللّٰهِ اَنْ نَّسْتَمِيعَهُ**  
**علیه السلام** یعنی بنده بگویم اگر کت است و کت است و کت است و کت است و کت است  
 حرمین صوح تربت از برای صحت دولت از آنکه مطهر از کفر و مشرکانه در کفر و مشرکانه  
 و بداند که از شرف خردان چیزی پس بگذرد و کت است و کت است و کت است و کت است  
 بر کرد و بیابان را بپسیرد هر چه در ملک و دولت رحمت پول است همه که سلطان  
 میباشد ای پادشاه بر رحمت پول قسمت کرده است با آنکه رحمت و کت است و کت است  
 زده است ندانند این لکن هر چه در ملک پول دال و تفسیر میباشد همه که کت است

ابو الحسن علی بن ابی طالب  
علیه السلام

دوست سلطان عادل بیست هفتک همسایه برین ددست بهر جمع عربت خرمین بودا  
خزین دوت عربت که نزار زین ددست خرمین ددست باغشده کفایت دودام کفایت  
بله بهر چنین دانت که حقیقت چنین است جمع ملک پادشاه خاندان پادشاه  
و موجب حرب و حال ددست جب سلطان و عربت نام ادولاد پادشاه و هر چه در دست  
عبد و خادم بر نیزه دل سبه دلاست و هر چه در دست ادولاد و پیشه همه مال بهر چه  
در خانه بر نیزه همه مال صاحب خانه حقا و اینها قول صواب است نه خطا همسایه عربت  
را باید رعایت کرد و هر چه خرد و معیشت به بن پادشاه ددست است بخت ددست  
دران پادشاه ادراپه ترویج کرد که هر چه دران بر نیزه پادشاه و درین ددست و عربت شد  
گویند پادشاه صاحب خردم مروند که عربت گویند است و حکام در حال ددست نشانی و پادشاه  
مدرب ختام و اندام عطا خداوند بر پادشاه و از نعمت سرگول و از شکر موال همسایه  
صاحب گویند ان از شبان و گویند ان شبانه غافل شود بطرفه عین تا شبها حرب  
منوچه شوند و برابر کنند و از سر و کمر و از کمر و جانوران و دشمنان نگاه و بد از ان که چنین  
پادشاه پادشاه و دشمن و اولاد ایشان زبا و شود تا بجهت رسیدن که هر چه از شبان منافع برک  
از پادشاه و پسر و دختر و اولاد و غیر غیر بازرگ و زمره زبانه بر شود و احسان شود و منافع و بر این  
انعام گزنا کند که هیچ وقت نداشته پادشاه ابد و اگر خوف این رعایت پادشاه که بخت و صی

مواضع

انعام غلام و نمود دست پادشاه و شبها عین ددست و هر چه در انوار و عصمت غفلت  
ان وقت که سفید از انتره شوند بغير از مرکز بخورد و بغير از انکه و بغير از انکه  
کنند و بغير از انکه و شبها پادشاه و پادشاه پادشاه و پادشاه پادشاه  
کرد و هر چه در دست رسیدن بقیه که قبالت کرد و قیام نمود و علم و جور خود انحراف کرد  
در کل حال پادشاه در کل حال صیاح و ملاح بعد از آنکه **لَفَكَرْتُ حَتَّى نَفَسَمُ فَالْفَكْرُ**  
**سَأَلَهُ خَيْرٌ مِنْ مَجَاهِدَةِ الْكَلْبِ بَعْدَ مَعْرُوفٍ فَاعْبُرُوا أَيُّهَا الْمَدِينِ**  
چنانکه تحقیق عمر و بخت در میان سدهای است و جمع رجال ددست و عربت از پادشاه  
و خراک و همه منافع و شرف و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
ان ددست و پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
عقل منور فرودم که ذکر غفلت ددست ددست و ملت دارگان حرب شد که گفته اند  
روز بروز زبا و ددست شود و کفتم بهیهات بهیهات که این ددست زفر کنند و بخت  
بر سه گفته اند چرا کفتم چگونه نترسند که ددست با آنکه هر نفس از رجال  
ددست و پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه  
اخراج سده همه تا تفکر کنند که اگر الام کار این ددست و ملت چگونه خواهد نهی شود  
گفتند ان ددست بخت کفتم ددست غفایه گفتند با بکر و بکر با بکر و بکر و بکر

۱۰

تاریخ  
مربی  
درین  
صاحب  
سوم  
مربی  
که  
صاحب  
پادشاه  
بکر  
پادشاه  
پادشاه



نکتہ شریف پخت کنند و بر آن صفت پنهان مشهور باشد و در کتب  
 و در اشعار موجود شود و آن به کجراں عبرت شود اوقت بمصعب موصوف نژاد و اسم  
 ایشان در تمام دول و املاک مشهور و محبوب عالم بود و اسلام بر بانیست و خدا پرست  
 مشهور کرد **قَیْسَلَامُ عَلَی الصَّالِحِیْنَ اَجْمَعِیْنَ نَذِکْبِیْ ذُو اَزْدِهِمْ** در انقباض اول  
 می باشد و در دوم در بیابان و در هزار حساب دار گشت و آن مرد غمخوار  
 گاه رسالت و غیر نفس و شخص دولت و ملت پنهان و صفت و سحر و نامه و نامش و شارب  
 انحراف و بر خود غم و ضعف الدین و نامه العقیده نباشد چون در حق و شرح عقاید  
 دولت دولت و ملت است و در همه در همه است و در غم و حکمت و عزت و در غم  
 و غم حرکت کرد و بدو گانه و نسیب حرکت مفرود و در همه بیابان دار که هر چه از ملک  
 خبر فارغ شود باقیمت حقیقت قیمت گشته و در فقر خانه تا نبویست و هر چه از ملک فارغ  
 چشم را خدایک شود در فقر دیگر نبویست و قیمت واقع اصعب ضبط است گشته و در خانه در هر  
 سال فارغ و در آخر را مقابله نماید بوزارت تقدم نموده حضرت حافظ شود ای چه قدر از ملک ملک  
 پول فارغ شده و چه قدر از فارغ پول را خدایک نموده مثلا برانده صد فان جنس را خدایک  
 و صد فان جنس فارغ شده است و دولت نباشد به همت و است تر فرود در در و خرد و  
 انبیه صد فان جنس فارغ شده و صد و صد فان جنس را خدایک و آن ده فان زبان این ملک را

خراب گشته و نفوس را بکجا برسانند و در جنب توب فقر اول با بیوت شد خرابی که فقره  
 شوند و مخیر و بخیر شوند **اعوذ بالله من ذلك** و برانده صد فان جنس و احدی ملک شود و  
 صد و صد فان خارج شود آن ده فان بر کاه دوام گشته انکس را تغییر گشته و فریبها را  
 به زبانیه و نفوس را عزت برسانند و در انقرب دولت و ملت و صفت و صفت انبیه نباشد  
 و دشمنان و دشمنان طمع از ایشان گشته و معزین از آن دولت و در فقر نباشد و هر که در فقر  
 او را جوید و شارب است و گشته و هر که چشم دارد و مخیر خود را بینه در کل حال و هر که در مخیر خود را نباشد  
 و بسیار شود هر که در ملک خوب شود و اگر صدح حقیقت خواهران ده کجا که از این مضامین پند و  
 سکود او را بر او و بقدر آن از جنس فرزند که کرد حتر جنس حقیقت نسیب تمام شود  
 و از آن نبویست و خارج عالم خود و نفوذ سترق مغرب دنیا به ایران جمع گشته و اجناس  
 اجنبیه که آن خود ناکه صفت غیب گشته و مخیر و در پیشان قطع گشته بارزانی جنس ملک  
 خودت آن از سیم پونک و خردار است آن، بفرار کرد **افکر و او نفقتوا ما من حکما**  
**نذکبیبی بنود هم** است که با به هر در میتره و صفت دین و نور البقیه و در بانیست  
 و حکمت لایسور کرد و بشهر و فریب بحب تفایش و تحقیق و امر کرد و بن نفقت و صفت که ال  
 می باشد و در جنس و در کجا هر کجا با سیم یا فریبیه غمخوار گشته و فریب گشته و  
 خسر می باشد و در کجا و غمخوار گشته و خسر می باشد و در کجا و غمخوار گشته و خسر می باشد

۱۸  
 احسان نزاری

استغفار نمود و آن سنگی شگفت و رشوت قبول کند ~~بجز~~ که بحقیقت نهاس برسد و منع  
 انگار کند اگر کسی نرسد و کعبه را که نماز او بگرود ایما و کب با نور خواجه کرد و از کعبه  
 عجم برود نماز بر رفت و در ارضی نمائید و البقر که قدر نثاره و یک خار بود کعبه فرزند نما  
 ما باید بخار باران بر آنجاخت بیعت و خوراک و پوشاک و بعضی را فقیر الهی و دیگر  
 کس را تقاضای عیش که عیش نمود و نوشته شد ~~بجای~~ بایست که همه را بنشیند در راه  
 از صاحب فایده و غیره را غیر کرد و در راه این بخار آنجاخت و این باره را باید بنا کرد  
 و در استقامت کار کنند و در سخن با یکدیگر بریزد و آن نفوس سطلات را بشود و غایت و کس  
 باید زراعت کرد تا که از آن خوابه کار داشته شود و شد چنان کن شد زمین و آن  
 در آن صحرا بر سر سینه لکن مرد طاع صاحب نیست که تمهید زرافه بخارد و آن زبیر را  
 زنده کند و از آن حاصلات بردارد تا که خبرش بر جمیع خلق برسد چون آن صنف دهم که بایان  
 که عهد دینت افتد بایکون و در ایران ده هزار کس که او در پیش سار دنیا که در بار و دوزر سپید  
 بنیود و اگر آن ده هزار نفوس ده سال از برار دولت کار کنند بیفادت صاحب خدمت  
 و معرفت و حکمت در آن ده سال آنی که دیگر در ملک خراب بر سپیدان شود و دیگر راه کج  
 دست نباشد ابدانیا اگر امر عزت برانند که آن که بایان و در دینان و بیارانی در عیسا  
 ملک نقش شده اند از برار دولت و ملت چه قدر شک و یقین برایشه که آن در میان فرنگ

عجم

و خدیو فرنگ این سر تمام بکشند در شمع انبغی شمع ای کس دیده است که در ایران که آینه  
 از فرنگ در روس دروم و عرب بیچ پیدا نمیشود لکن که بایان همه ایران خدمت اوردند  
 که بگویم حق در ملک روس و فرنگ و روم اینقدر از عیبت عجم نکامریش که عدد ایشان معلوم  
 نمیشود که اکثر ایشان دین و دینت ندارند و از جمیع رسول رب العالمین خارج و از غیرت  
 و غیرت اسلام خارج شده و از بابت این مطیب در کتاب تنکرة الذاکرین نوشته  
 ام طایب مطیب در کسب کنند بخواران در ایران دین یقینی جاننده و از برار ایران  
 از این قبیح تر چیزی دیگر نیست خداوند شغال برادان دین را بصلاح بیاد و بوی محمد صخره  
 و آینه همین **ندک بر چهاردهم** است که باید در برید از میدان ایران یک کس روان  
 و عاقل و در شمار و حکم صاحب عفت و خادم دولت و دست و چینی کس نثار در بلیان  
 مخصوص کزانت که هر چه زود از بخوابد که برود به اظهار آن حرکت کند این را بقتضی باید  
 اول اعلان کرد و همه بیک میروند پس مناس را بنویسند در دفتر خاقان و تذکره هم بنویسند چنانچه در کتابت اول روز داده که در شمع  
 باشد و طماع که بحیثیت امت این عمر را اگر او بکند نزد طاولانیت که در ارباب  
 برادر بقتضی و قه حرکت کنند ابد و دم نقر که در آن قرآن بنویسند و آنرا در بیون و فرج  
 نیشته بیم اگر خبی خرد که برود و بر کرد در بوی و اکثر غیب ابدان ندارد و لذت عفت را  
 بیان کند و در دفتر بنویسد و اگر مندر بنده عیب ندارد و خرموار لذت است که بر بارود

الذکر

برشته و بگفته داشته من و در آن منحوشه و پید و بیک در داشته و بفران معذور  
نباشد و در این صنف این است و بشرایعنی گفته که آن اول گفت بکنند و بود  
و بر کرد و آن شخص اینها و بولان و مجزوم و مطلوب نبوده و بشرایعنی و بر کس و بر حسب  
نباشد و گفتند بهر که در ملک اجنبی در راه کماست کنند و بکس دست دراز نکنند مگر  
بحسب قرض بکنند از بقیان خود او از این معروض شد و بگفتند که چه بر کرد و بر صیال و  
هر خود و بمانند از این کسر در راه و در کجا بوقت بود از این بجا چو شیر در قبه بود که  
فغان نخفی در زار فلان خوت شد و در این فقره گفته و باید اعلاش دادند و در او چو شیر که  
هر کس که از غنا نفق و شو بماند استول خواهد بود <sup>۱۷</sup> مگر آنکه سندی در زند که بچه قدر است و  
سلام و اعلان داد بگوید که در اینجا مردی دارد پاک داخل قدرت که بنهار برسد و شرط را  
گفته که از داشته نباشد از آن دادن شکر نیست مگر قدر مینق داشته باشد و احتمال مگر بر این المرح  
زوار صبح بکنند و دم استغفار هر که از رفیع گفته و صد اخذ کسی نوار کنند و در صورتی  
مجت بزرگ و بیع هر در دست دارد که آن نیست ~~مگر~~ هر آنکه غنیمت نفس و اموال زوار  
نمود یا آنکه استیجاب با ایشان و اگر زوار که مال و جان خوفشان حفظ کنند و اسلام  
ایمانی قول جمیع دول تصدیق بکنند و دیگر از این دو امر بر هر حکم گفته و در این گفتار است  
که حکم و اولاد العجز سببند **تکلیف پادشاه** باید راه را فرستد و بر این

بسیر و کار و راهش را راه انداخت چنانکه پادشاه غلوه و درم داشته باشد و جمع شکر  
مهر که چند روز به هر چه در خواهد بود رسد باستعداد کاه و مذرت نامی و این  
از آن است بپوشد **تکلیف پادشاه** در سخن ماه این است و بپایان برین و در حسب  
ضمانت نظر بر آن که بپوشد و این صنف آن که بفرستد شهر بر پشته و در آنجا  
بکار بندد و این را تا حدیست و در آن فرستد نمود و در آن از این این است که بفرستد وقت و حکمت و  
بعیرت به آن آلات نظر کنند و در امورات از کجا حکمت بزرگ و بگوید و انفاذ امر است  
باید بگردند و بول استیلا نمودند و در هر چه بگردند و در راه لغز است  
او امر را تا و جنب و در بر بعیرت در بر دست معان و قنداران و بکنان بگشت و اینها  
بهر جنبه و فخر امتیاز نمود که با خبر و در کفر ضایعه و نظریه میباشند و اینها که بفرستد نایافته است  
سخن بنام و تقیه باشد که دیگر سخن و مگر نکرده و آن از واجبات است و در این زمان بیست  
رسن آب را بپوشد و شمع داده و انکار عفت ازین دارد و شمع و بن خود و بپوشد راه گرفتن کار  
سخت مرئی که از نظر پشته لمسند این روش و ما را در مرکب شتر و عده اینج که  
شکر شکر است و مرکب آب به مرئی و این مرکب در راه است و در هر سبب  
لمسنا به آب و این از دست ایشان گرفت و شتر و بپوشد و هم و هم و عدالت و  
این منظر را به ازی لم حضرت داشت و این امر را سلطان و چنین کار رسد چنان است که

ابرار پادشاه بصفت خود کبریا را به لسان طریقی بیان می کند که عفو شد به  
 مردمان صاحب درایت از غیبت محاط است که چون در آنجا رود تا که انقباض علم  
 از دست ایشان درآوردند و پس از دست و شکر بخیزند و حال طبعی فرم کرد تا انقباض  
 در بهایم فخر کردند اوقت اگر پادشاه شکر به پادشاهان از بهایم صدقه بخیزند و  
 به بهایم و غیر شوند با این طریقی انقباض ابرار بران جمع می آید و بخیزند و بهایم بخیر  
 نصیب به پادشاهان رسد شکر انقباض که همه چشم بپوشاند و دانند که زمان از  
 فرنگ در صنعت گذر شده اند و حال آنکه از فرنگ آموخته اند و کامل فرنگ از صنعت ایشان  
 جویانند تا کنین سفا که فخر انقباض ابرار و صفهان و صنایع ابرار بران شکر ابرار  
 می نامند شور و غم بپوشد و حال آن نفوس صاحب ذکا در هم می نشیند و اگر بر با عدل بنده خدا  
 بسازند که در عالم سر بر ایشان در میان رفایی بنامه لاجا **فکر و احیای فقهی و من**  
**فهم فقهی من حرکت الفهم و دیگر هفت** در امر او اسکند به در رسد و اگر به پادشاه  
 پیشتر را نداشتند بلکه پیشتر دار و دینیت محمد خرمی که اسطفا نه منبیه پیشتر احقانی و نه از آن  
 زده شکر اوقات بر عجزه لسان فرنگ در پس نیز بر ضعیف نموده که امر او در پس پیشتر دار  
 باشند بلکه غیر از ایشان از ارباب بیعت چند را نمیدانند فقط و بعضی ایشان همه در انقباض  
 و غیبت را می بیند میکنند که بجا لایب خاص خود و در پیشتر بنا به حکمت است و غیبت است

در دوم

در غیبت چند به شرط است چشم سخن است و نیز به بیان است حق در لغات معنی  
 این قواعد را اجرا داشته اند و حال که حقیقت انقباض حکمت محبت است و فرنگ ادراک را  
 داشته است و بهایم مجبور و ابرار بران شکر که نه از غیبت بهایم و نه از صغوف بهایم و نه شکر  
 فرنگ شده اند و نه شکر شکر محبت بهایم بسیار شکر از غیبت در میان جوانان **لا من**  
**هو الا ولا من هو الا مدبذین باین ذلک** این را بعضی شکر می نویسند  
 تا کنین حکمت را نمیدانند که آن پیشتر از غیبت است و سفا طاز در بهایم است و  
 سادات فرنگ است و اخبار و غیبت امتناع از غیبت سلطان است و غم می رسد  
 است و خارج از غیبت خواه محبت است و محرم طعن کفایت و منصف در غیبت  
 دولت است و در روشن بر با پادشاهان غیبت در حکمت انقباض و غم  
 شکر در میان علایم شکر و بران بزرگان پادشاهان است که از ارباب گزینان **در پیشتر**  
 بر پیشتر شده چشم چشم چشم پیشتر پیشتر و تکلیف در و حشر و در آن پیشتر  
 بر یک علایم سراسر پادشاه **تذکر و پیچید هم** این است که بهایم اعلان کرد  
 که همه به عجزه و حال و البته از غیبت ارباب و سر شکر شنوند و در پس بر غیبت میکنند  
 عت انقباض بر وقت زندگان و نواد دولت را رعیت می بیند سر خورشید در سراسر از ان  
 لغت میکنند و از دولت اعدا شکر برار میشوند بهنگام غمت از رجال دولت لغت

در اول



کرد از خدا بجا که او خوانند در روضه و مضمون لغت او را حرام دانستند و او را شکر فرزند خوانند  
 بلکه در بعضی تقدیرها از لغت نیز منع نمودند فرزند را عادل و نواز باشد و دانستند  
 سبب آنکه نه سبب عیب ما را و حکمت بجز اینست که سبب حرمت میزبان شد آنکه در  
 با کوبید و در برادر و عوارض است بر روشن <sup>این</sup> که زنا را انبیا قطع نشد بجز در برادر بود  
 که احمق بود گفت بگو که در دنیا که سر بر یک مرتبه <sup>این</sup> حکم گفت نه سبب گفت اول  
 تو بر یک بیخ فرمود حکم گفت چرا بر یک سبب گفت سبب آنکه تو حکم و نه سبب است  
 خداوند عالم تا بر استیلا داده است و آنکه رغب باشد سبب است عدالت حکم کشید  
 و حق و نواز است بشنید که بقدر فقر حق را از باطن نمی برد به در و ظلم حکم کشید و حال زانی  
 است کار با اینها نرسیده و تو شکر مدار که حق بیخ است یا برادر <sup>این</sup> گفت است گفتی  
 مرغی برین <sup>این</sup> لایق جز در دم کیت گفت بر یک دم ان نرسید که مردم بر تو اینچنین  
 گفته ام بده او تو گفته است و آنچه گفته بر او نرسیده است که چنین طوطی کشیده است  
 گفت خوب فهمیدار بود بر یک سبب گفت چرا بر یک سبب برادر سبب آنکه اگر این  
 بود موقوف خود ترا از غایت برینیم چرا که باید بر یک دیگر جمع شود حکم زیاد  
 نقل کرد در برادرش را حاضر کرد و عیب است کار نهی را قطع نمود و از این غرض خواهد کرد  
 و عدالت این که در و سبب شهرت یافت و قوی در بی کسی در بر عیب به حکم مانده بود

نادر

شتاب کردند حکم بر خود شتر را در زیر جوبه افراخت همه این افراد اسم اعدا است بجز  
 کاران کار با به بنام می کنند در بعضی ترتیب و سبب اخبار است بشنید که قوام سبب  
 راقام داشت و الا با هم وضق و فقر و عیبان و فقر و افواج از این ترتیب احکام  
 محکم و مرتب کردن و منتصف از شرح شکل است <sup>این</sup> نم شکل است بهیات بهیات  
 بعد از این **نکته سی و نهم** باید اعلان کرد و او را بر حذر است با سبب سبب و  
 رجال و نیت که ترک صلاح می کنند ایما را در وقت فسق و غدر در جنگی حرب و محاربه  
 خوف مع است با نافرمانی و ایم نجات بشنید و در این حکمها برین و هشتم از انبیا و  
 که در احکام و حکمها بیانند که آنکه حکمت بر سر بر نرسد در دم از انبیا را نافرمانی و  
 ترتیب و موقوف است هر نماز و مقول اینان شبهه صالح بیانند سبب آنکه وقت  
 بر پیشه مرز که لازم شده تمام ترتیب در دست و احوال و احوال و این داران سپاه  
 در برابر نرسد با غیبت و سبب حکم و اولی را حرف و نافرمانی کنند چهارم آنکه  
 علماء و متدین و شیوخ ترتیب را هم مردم را نافرمانی کنند پنجم سلطان و تصرف و  
 در وقت لاجر حفظ حدود اسلام و احکام ترتیب پنجم عدالت جمع و سبب  
 عربیه را می نرسد و اعدان صحت زبان بیانند ششم آنکه جمع عیب و جمیع  
 اسلام در جمیع جوانان از برادر دولت <sup>این</sup> و نافرمانی کنند و ظاهر مدعی و سبب این

اعمال

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و حافظ شريف و خوشام و عا سبک قرآن بپوشد  
باشد باز عیت ایران باز عیت دیگران و میراث بن که بینه در ایران سخن  
کنند و با هر دین و دولت نهند و ناز را باید بطور سهوت **ام** کرد نشد که  
در پیشگاه شیپور نریز و در حضور سز و شیپور نریز بقدر نظام جمع نوند و اذان بگویند  
و بطریق نیم رکوع و سجود بکنند و آلاء بر فراگرفت سنگ نه بهمان هر منقوسه  
اذان بگویند بصوت حسن همان طور استند و ناز بخواهند و به پادشاه و ایکنند  
دزدگان شکر بیشتر بر بند و حضور شکران باز بن جاعت چند طعم موعظ بکنند  
و شکر بر شکر داری بند و فقه که با با داد و و نرفت صاحب نان را و من کند  
که خضر شکر کرد کند و هیچ شکران بگریه درانند و اگر کسی از عبادت او از عیب  
بشود و خونها ریشانی بیان نورد و نرفت حرکت کند و بفرار ایشان از در بر بزر  
کنند در حق اندک کرده کنند و حکمتها شکر در این مطلب پیدا نورد هشتم آنکه بچه  
در و در این چیز هم اسلام فریضه و سپاه انگیز و سادات روس و عسکر روم نه بر آن  
نموانند تیغ بر و مردین داران هم ایران بکشند الا قبیع از بر دینان و ضعیفان نهم  
آنکه بر چه در به خارج اسلام باشد غلبه ایران را از خدای بخولد و قیاس و زبان دکم  
آنکه فرنگ از عسکر اسلام زاید نرسند و فتنه برانند اسلام با دینت جبرک بکنند

از

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم بر عتوب است بن جان عید کند که خود بخود شکست بخورد سب آنکه در این زمین نهم  
چس و بشود و نزد فرنگ شکر بپوشد لیسما انقدره از عا نشسته بپوشد از شکر سب هم بپوشد  
سند جنب دانسته اند و ملت شکر علی عدول را در جب العاقه میدانند و درگاه  
حکم جیب و کنه بر شکر جلال است واجب نورد و در خانه **خدا** حرام نورد و افراج از  
دین اسلام نورد و در میان عسکر و کافر میبندد نورد و بر نفس عزیز این نام سنگ بر خود قبول  
نمکند ایما با دویم اگر شکران ناز بکنند و اطوار اقام بازند فرقیست این نجبه را از نذر  
صدا بپوشد و نفعین کند کم جیب و نرفت دین را واجب کرده اند و همه این موجب حربیه  
بجای هر دین نریزند و در آنکه هر چه در عیت اده و نریز و عا هر چه برادر باشد که نپس و جز  
باشند بصلح ادرند او را بشیم کنند به پادشاه و پادشاه او را از عیب کند و معروف او را اهل  
ادب و سنده تا که از شرارت و عیبان هر اذند بر کرد و نماند بگویند اولاد و سر بپوشد و از  
این افراج شود را بنام کرد که نپس همه افغان و همیست شکر زده آشوب سینه هر اذند بپوشد  
بزرگ بیفتد همه را بنامه این و چنین است سلطان که بطریق رتبت و عیت  
عیت سعادت کند شکر در عربان در بستان در نماند کان سینه عیت مراد از پادشاه  
اسلام بن است و صد و دهام را حفظ کند و نریز را نریز و همه و به احکام حکم سعادت  
قرآن عید کند و با سحر است در دولت با عتبت نگاه ببارد و اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

Handwritten marginal notes in the top right corner, likely from a previous page or a different section, written in a dense, cursive script.

تذکیر بیستم  
ازت ابرار میباید هر چه غت و بس خاص نزیب داد  
که آن خلاف است فرنگ در دم بعد پند او در بجز بامر که با بر شیه و بنیاد است داشته  
بشد اگر یک ضعف نیست آن حسن واجب است و در این حکمتها سرشته نمائند که موجب نماز است  
و حکمتها را بنیاد است که بجهت ناز و عام نهد سرباز کرده که هیچ وقت که در حال است  
هر چه او بر هر چه از بقیه وقت خود پند که در آن حکمتها زلفه سرشته در عظم حکمتها را بود که  
و در هر فرسوح ذکر شده که بهایه **تذکیر بیست و یکم** آن است که باید حکم و اعلان داشت که باین  
که دوام در بس نظام بنشیند و بخت سراسر این کشنده و هیچ کس آنها را در بس و بخت بنیاد با  
و اگر بر این بیین است حکمت این را خواهند نظاره اول خارج کنند تا بر سر دله بهر آن را  
انقدر خبر دارد و به دست بجهت که آثار دوام سلطنت است این **تذکیر بیست و دوم**  
ازت که باید ابرار شنید آن خست نیست آن رخشت نشسته پستی بقواعد نظام هر چه دوست  
کشد و نگاه و چنان حافظ کرد که همانند سر باز در برف بخوابد تا که نواز چنانکه بر سر مستعد  
سرود چنان هم از ابرار سادات فرار داده است که نستان و نستان که بر سر بیانه از ابرار  
رجال دولت حز را به ام استر حکما دست کشتی پرستی بود و این پند زهره کرده است  
که قدر آن مسلم نیست و این کار را کار پادشاه واجب شرکت است و تیر از بزرگ است بر کرم  
**تذکیر بیست و سوم** لازم و واجب است مطلق نگاه و بصر هر چه دوست و بختی

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the style of the main text with various observations and corrections.

Handwritten marginal notes in the top right corner of the second page, written in a cursive script.

باید بنشیند و نگاه و بصر از ابرار شنید آن خست نیست آن رخشت نشسته پستی بقواعد نظام هر چه دوست و بختی  
عمد شد و هر که در آن را شنخت خود را شنخت **تذکیر بیست و چهارم**  
از واجبات است و هیچ بسو شنید آن بهی از بسو خود را به پند خبر نوز ظهور بر آنکه  
لازم است که در مخیر بر بیدار آن له به بیان اوقات بپوشد و در هر وقت و بخت  
این است که آن اسیر را که وظهور سرشته در جبهه خانه خود دولت سخت بود و بی محتوی  
فستک و از غنک واجب تر است و توبه کرد که لایق است و با فرستاد فرسه هر چه  
شتر آن تیر تر است اول قبل اوقات **تذکیر بیست و پنجم**  
که باید اعلان و فرمان داد و در اوقات بر شنید آن بهایه **تذکیر بیست و ششم**  
نشده پند و ازت و همیشه سفید مینویسند و پاک بپند که در هر ابرار بر بیستم دوام  
در عرب پند و در ابرار لایق است که در رجال دولت طایف خست و است سلطان را  
بگردن گیرند و دولت عصیان را با سپهر بسیار بر سوزانند و نور است و از تبت یاد در شنید  
سکت کنند هم شتاب **تذکیر بیست و هفتم** آن است که باید اعلان داد  
بجای شنید آن که در در میان رجال دولت مخالف خراب پند و در توبه و بیستی  
عصیان و بیست و هشت از سد نشسته و چنان بر بیست و هشت از سد نشسته و چنان بر بیست و هشت  
فارغ از غش و در آن قبل و حال کوه کشند او در هر لازم که قدرت و بخت است



کلمه خداوند تعالی  
 علم نورانی از او  
 آنچه از قول مردان  
 از کتب و کلام  
 آنچه از دنیا و مافیها که  
 از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام

منبذ از آن خرد مشورل جنب جمع و دوت برزرا اوله و خطاب میکنند و عبت ما  
 عجل و امر از اخلام و عصبه استند برزرا اوله و پش است بیه پاکیزه و طبر و صاع  
 نگاه داشت که از رخ شتاب نیاید و بافت مویکانه حرکت نورد و پادشاه و وس  
 برزرا بر این خود نمیدهد است بشما رجع بس فرزندیک نه است بخود پادشاه اگر بر  
 برزرا غلبه خود نمیدهد است و مگر نرود است جنب نفس حکم مگر را حفظ کند نشد  
 معطف استند از مردان و خبر سر بیه بر این پادشاه حرکت نورد که ان نفی و نشد  
 عوت پادشاه است و قدر را بیه خواب کرد که از هر طرف نشندان طبع خام بیخبر  
 انگار کنند استند از مردم بیه کرد که مگر را با حکم نگاه داشت و بر این سلطان بپاک  
 و طبر و معطر و جام بکشت باید بر بار اوله در وقت فینق و مندر در زمین مراد در  
 دلازمت بر بینه بجه فرزند برزرا را حفظ کرد در نقصان که دارد ننگد نمود روز بروز  
 زینت لوزی و نور و اگر در و شکر که است کنند نغشان و مجرای رخ برزرا  
 با سپردا بر سر نهند و امر از عسکر محمد رسول شوند و از هر پادشاه این نمردند و  
 با عفتها را حاکم را نهند اعم است **نذک بر بیه** انکه در س و بریه  
 و ضابطه بیه باید در این مسیح باشند و بیج وقت شمشیر از کمر بکنند و بپاک و  
 معقد و متبرقی با زینت و ایم شتر سینه باشند اوله در وقت فرودت اوله

آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام

آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام

کلمه خداوند تعالی  
 علم نورانی از او  
 آنچه از قول مردان  
 از کتب و کلام  
 آنچه از دنیا و مافیها که  
 از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام

بر نفس بیه نه است بیشتر مینه در این مطالب است که طایب اللکری علم  
**نذک بر بیه** ان است که برزرا که در صبح این همیشه باید برزرا  
 بهر بینه مشق و تعلیم نمایند و در وقت از روز بینه که خام نشود و شدق  
 سبغ شوند دستد برب شوند چون دمنج همیشه بیدار است پس پسین خانه بیه  
 بیدار نشد و قیله بیدار باشد هرگز در وقت قدم برودن خانه نکند و در خانه صورت  
 مشق و تعلیم و باز گوشت منقطع نشود و اگر حرب واقع شود جنب همانا که بقوت  
 پادشاه داشته باشد که تفرز نشود که تفرز جنب یا اولات مغلوب است  
 برشته استند اول در جنب انکه در بعضی جا شکت بخورد بر جنب فرزند همه در این  
 مکانا روحا بیه رسیدند دلازمت و قریبش میروند و بر میگردد بینه  
 و نظام و بیعت در س و سواره شمشیر برهنه در دست و سر باز نظام و چکه  
 پیشتر ایسمه برقی با برهان و تبخ خارج و داخله بیه شوند و سلام **نذک بر بیه**  
**سعی و بیکر** ان است که در شب بینه نازت و یک جا ج نهند و در وقت  
 چت کنند و در وقت از کتب و کلام بپاک و بپاک کنند و ان پادشاه در این  
 من نماند و در وقت بجهن مال فار را بفرست پادشاه و واجب دانند احادیث هم بر این  
 حرب و اوله از او نکر کنند و ضابطه طایف وضع بکنند و انب را بکلام و تعلیم بجهن نمانند و

آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام

کلمه خداوند تعالی  
 علم نورانی از او  
 آنچه از قول مردان  
 از کتب و کلام  
 آنچه از دنیا و مافیها که  
 از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام  
 آنچه از کتب و کلام

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

و چنین حکم کنند که عاقبت خوبان بر نهند و دست خاب را نهند داشته باشند و بر که  
حسن را که دارد و چنین حرب از تبار بر کنند بجان بجان دل کنند که همه یک دار باشند بر  
سبب در برابر یک دیگر قسم نهند و این قواعد را بران موجب حرب در بر است و بویسته و بوی  
اینکه رستی انام و غلبت نهند و در آن مجلس خلوت ایضا مجز خفته که بفر از خدا از نران خبر دارند  
که اگر هر از ایشان در خوف کنند و مخالف و در زمان آن در کنند ادا با وزارت خود نهند  
و وزارت او را چنین تا بکشد و غلبت بران مجز نهند تا بکشد قسم با وقت وقوع لازم و وقت  
و بنوعی **تذکره بی بی** در آن است که باید عیب را قیاس نمود بجان و موقوفه محله کند که  
بغیبت و در غیبت آنها را غلبت خوب نمود از نفس نپردوس مگر آنچه مگر از اشک محرم  
که مقرر باشند و این قسم در بر یک باه دور بر سر رویه سمت قسم بر نهند با  
فواهد نظمی و بطرف از روی غیبت از غیبت و بر نفس از نفقات از آن غلبت محبت  
حتی نظر بر فر خود در خانه و در خانه خود در دام داشته باشد و همه در وقت غلبت دست بر  
بعد از غلبت بر یکدیگر و بر که منعیست است فوت ندارد پادشاه یکدیگر است پادشاه  
بر هر که در دام در نردان نفر نهند فواید بکزه در در غلبت کنند که از آن مردود است که وقت  
قسم بویسته ۱۱ جرایم طلب قدر موجب می باشد همیشه از است اول علامت و فقها  
فرقه و شیخ تربیت و نردان غلبت را قیاس نمود بمانند آنها را خاندان این غلبت

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

و غلبت و شوفا بر نهند و عیب این را در جیب گردانند بر مرد او و عوام و طریق قیاس این  
است عیب نیز حال بیان می شود و ایضا عیبی شده در خدا که قیاس در اس عیب در حال دست  
بنامه خبیث از تربیت طهارت و بجا حرکت کنند خود در نردان شراب خوردن و زنا و ولایت  
و ترک صلوة و سوزن و نظم و جو را نورد داشته باشد و پیر و کتبیبه فرزند شدن که آن  
بخت نغزت است و عیب و تربیت است و اگر این رسد در حال است موصوف بر خدا نهند  
و بوی بر بمانند چنین دره خواهد پادشاه اجرا کنند در آن صلاح عیب بخت است و حفظ  
تربیت است و در احوال و عیب است قبول می کنند و اگر خلاف این قواعد از زبان بیخ رود  
نمیشد و فرزند بر نهند و هر چه کلام حکمت بود که نهند قیاس فرزند که خیر است قبول شود پسدا  
و است اول در حال است بطریق تربیت محرم و بینه بر نهند هر زود قبول بر نهند و  
در این باب کلام با در نردان نهند بخت است که شود تا کتب از راه از شرح این مطلب این و  
که کار با به نردان در سر هر را گرفت در باب و به بر هر چه چنین گفت در این علم و  
قسم عیب و دام بسیار و در نردان لازم در جیب است عیب آنکه نفر خاندان  
آنکه کرد از عیب از خراب کرد و هر عیبها را بر سر نهند و آنکه در اطفال را بچ کرده اند و با  
ها که شده اند و اطفال چه قدر خفتند و نجات و ترک آن چه قدر بر بردند زان و نردان  
بفر خستند آنکه در نردان در دام در هر چند دفعه به بران و عیب کرده اند هر وقت قدر غلبت

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بیمار غلبه نام غلبت  
نظم فریب باشد عین

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

انه احوال و نفوس و جنت نوره است برانند و جنت و ايام جدا سمع و ماضی بودند بر  
لکن کس جرات نکرد و جمع بر دل و جنت نکرده و جنت بر وقت که پادشاه و ضعف شده  
بودند و فوت بدینند تا دل و جان و زن و خواهر حفظ کنند بقوت و تقوی خداوند تا  
انحصر که در این زمان جمع بخراف ملک و زمان دین تا سمع و حاد و نظام انهم حربا  
بر نظر میکنند لهذا این امر واجب است بر عیب که نرسد به اسم نهند و سمع و جنت  
بجوخت بنده و هر وقت ضرر در شرف زمان ابراهیم هزار شوند و طاعت است منکر شوند  
و قرضان عرضا رسد است در حال دودت و جنت و نرفا است تکم میکنند جنین جنت و  
انحصر و جنت تکم کنند که ضرر را بگریزاند و جنت را بر وقت آورد و جنت  
غنی رسد و عسک و بنکر جنت بقیعت تکم کنند و از کوه کشته و کوه کشته دارند و نام  
نام نایب قتل است نفوس ابراهیم بر این صفت آینه و قتیق جنین کلمات نشوند کورت و  
نفاق از پستی تا پستی که در و پادشاه کشته و رسد و در حال جنت را نشین و جز  
بر نهند و برانند این امر را برضای و نرفا و جنت عیب است نام نهند و مجاور دارند  
جمع ملک ابراهیم ضرر در دات و اوقات هزار رسد و نظم بوقت بقیا اکتی استقی بنده  
که هیچ دو نفر جن عسک و جنت ندارد که جمع عیب عسک بنده با رضای و جنت مردان  
رزق دهده اند بلکه از کس بود بخورد و پادشاه و ریح و ده و خود هم بر بار بنده بر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

قسم نهند که اگر جنتی بنهند جمع اول روز زمین از جنت و است بران حربان در آن  
و جنت در روز در جنت بنهند و حکم حضرت پادشاه بر ملک و جنت بر این مطلب  
برادر خدا صان فکر بقیق بدان که چه خواهد در این بحر سب شده **این مال ذلک**  
**و بجنت بخار دهند** **کینی صبیح** این است باید اول اعلان نوید بر جمع جنت اگر  
بر که بر سر تکم کنند در حق پادشاه و در حال دودت و بر عیب است البته جنت و است  
خواهد رسد و بعد از این اعلان بقیق ضرر در جمع جنت و اوقات دوات فرارند و  
بسیر ابراهیم به و بعد خورد از ابراهیم که هر روز بر آن قطع شود انگاه بر کس در حق پادشاه  
تکم کنند بنظر پادشاه با نماند و نماند پادشاه ابراهیم تا است و حکم با کس و جنت  
چنان است در دودت و نرفا بهتر است نوز تکم و این است پادشاه که جنت از جنت او  
از احوال دودت بر نرفا بنده و پادشاه و نرفا است نامز میگویند ان بقیق ن خد ابراهیم  
را بگریزند و بقیق ن خد از کف کوراف هزار خردمند و چنان در این کار جنت و است  
است و هر که در جنت بر این خوربا با دستان خود در خانه و عیال کف کت کنند  
نقش خردار شوند و تحقیق نعال ابراهیم و وزارت خردمند و پادشاه بر سر پادشاه  
در جنت حضرت او را کتند و نصف جنت بر دوز جنت که هر چه از سر این خردار شوند  
که این چه کار کرده است و یکی بیرون و جلا خواهد شد اینهم موردی بنده گویند هزارا چه خواهند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ازین ادراک اولی الامر  
 تصدیق و تحقیق بر حق  
 انوار اولی الامر  
 انوار اولی الامر  
 در کتب سابقه در ادعای امام

بدر کتب علم حضرت پادشاه است بی درجه بجهت وزارت با امر پادشاه در غایت استیفاء  
 گشته و با او مکتوبه که خود در زندان بود و در سال فلان در ساحت فلان  
 ازین فلان نظر پادشاه تمام است که پادشاه تمام است چنانچه حال نمود  
 و خود کتب نفوس نیز بود که با مقتضای علم خواسته داد و عبادت و ان بود اگر علم نیست  
 نور و معلوم نه و تحقیق تمام است مع ان است و علم خدا و رسول و ادب و حکم و  
 همه و همه چنین آمده و به هر چه علم را دفع نمود و نفوس و ذنوب نور همه که تحقیق  
 علم باشد و ازت علم را دفع نمود و اگر بعضی سفاقت نمود و به علم نیست میدهند  
 بهر نسبت خود که پادشاه است و شکر که بر سر علم خود دارد و فلان را  
 خود و بر شک و در حال مراد و به اشک است که است مویس و در این به به علم  
 دفع گشته لکن تا امر است مستی است نیست به شرط آنکه جهت نه انور  
 و نه جهت نه انند که این بجز یک است جهت که خبی خبی خبی بود و بعد باشد و چند  
 نفردا جب نمودند و جز با خبر داده اند و اگر کسی در این نکته و بشرت کند و امر  
 از خود این مرتب است بر سرف و اعتماد ابد و مجبور باشد گفتنی به مع سلطان  
 و طوع اطاعت آن واجب دانند که تقریب زبان اولاد من از اول طاعت ابواب  
 خود را در دست و دست و اطاعت است و تا کس از این بهره کند اوقت به کس

ازین هم بگویم که کتب تمام بود

کتاب فی علم کلام  
 در بیان کلام

ازین هم بگویم که کتب تمام بود

کتاب فی علم کلام  
 در بیان کلام

کتاب فی علم کلام  
 در بیان کلام

خیال عصیان در غلبه نفوس و دشمنی و این امر بسیار و تحقیق و نقلش در نزد  
 همه است و بهین این امر نیست و به این که فلان که فلان بوده اند او هر چه کرده شده  
 از این نفوس هر چه پدید آید به کس نیست و به هر از افراد این ان سر را داشت  
 نمکند و اگر چه در کرد و بر حق است و این امرش فراوانست نه اگر  
 چنین باشد این امر فراوانست و چون علم صاحب بر شوق این مطلب را رساند به تمام  
**الذکر که چهارم است** در این است که اگر از علم است و شیخ شریف از خلاف  
 شرح و تفصیل به علم و علم و علم سر و ذوق از آن ظاهر شرح از بعضی تا بعضی است و به هر  
 نماید در نظر حق و حصار حجت و حجت استخوان و سنگ است که هر چه حکم است  
 المبرهنه به این سخن و در حدیث بیان خود و ان مباحث را بعد از تحقیق تحقیق شرح از  
 ان قدر صیح نمود و هر چه برانست بفضا مختلف سخن هر چه کرد و در غایت اطلاع  
 پادشاه و در این از زبانه ارجح اداره احصا طاعت که عرض و عبادت و عبادت  
 نباشد و در این به خط عظیم بر نه و به علم است و این علم است که از این  
 علم و در نظرت و خوار است که از کار که ان صوف است و علم  
 و سنگ شریف است به علم نه خوار است که در اول **الذکر که پنجم است**  
 ان است و تحقیق روح این مطلب این است که این اداره در ظاهر است و در کتب

تفاوت



قادر بود که برین شریعت و نبوت محمد و مسیح علی و احمد دل آویز می نمود  
 رسول خدا بود که بران بفرمود که نه تنها نمی رود احزاب لاکم یعنی سپهر  
 نفرین بود که بخوانند نفس و خلاف امر خدا قرار گیرد و الا که امر بران بصلح در سینه  
 و نفس نماند که کند و منهاج رسول خدا را اختیار کنند البته فرار میکرد و خدا و خلاق  
 از ایشان بسیار در خود ادا می کنند و برکت بپوشان نازل میگردد و سینه  
 برایشان خردید و آخرت چنان که بفرمود پس حیات و نجات عطا فرمود و خدا و  
 فرموده است که فقط از حق است که این نظر فرموده باشد که هر که خلاف فرموده  
 در زمان تنوائت بلکه خوشتر نکند و هر که بپوشد و طریقی بدست برسد  
 کرد در عالم قوت انتم شد شرف و عیسوی و در دگریم خان هر وقت میگفت  
 می خادم شریعت می باشد و شرف حضرت پادشاه این نان دام تو کند و انال بی  
 شرف ستم و سکنه و غیر ذلک و همه بطن صلاح و خدا پرست می شود از نه بعبیدان  
 و طینان استناد و راه اله بپوشد بر او هر چه او می شنود تا در آنجا دارند باید از شریعت محمد  
 خارج نشود و در هیچ الا و امر اظهار دانت و خوف و پرهیز کار کنند که  
 چه در ظاهر باشد و هر وقت رجال دولت ماطن باشند بر این که از ازیات  
 حفظ اسلام و نبوت شریعت بیستیم و خدمت ملت دولت میکنند چنان

این است  
 این است  
 این است

ذرات است که ششم و اگر بخوانند برین شریعت محمد را امر را خوانند بر این که  
 این سال منقح باشد و اگر بخوانند برین شریعت محمد را امر را خوانند بر این که  
 کنند با زبان کن بیشتر از روز دعوت و نرود و شدادت کار با نرود و آخرت فقط  
 که بخوانند از دعوت او شود بر چه صلح و دولت است چرا که در خدا زمانش را قوت  
 باشد هر کس که با خداوند برین شریعت بپوشد خیر برسد در روز آخرت و از خوف  
 دین خود حرکت سرگردانند و بپوشد بپوشد و قصه انبیا بپوشد بپوشد و از آنها  
 را سبب و از آنها شرف برایشان پیدا و اعوان کند **الف** **دگر بپوشد ششم**  
 این است و به حکم و قصص بر هر اهلان کرده در سال مطبوع و هر اوقات بر شود و علم  
 میکنند از امور مسلم از سبب سلطانیه شرفی و انحصار در حقوق این  
 تجرد حریست و غیر ذلک در است هملا و فریبت کنند شرف لکن فلان فلان چنان  
 جانت کرد و چنان قصص شد و انحصار علم که کرده است و حق علم فلان باشد و از  
 شرح نبوت خارج نشود و صورت شرفی است آن از روز بر چه واقع و علم شده  
 از ابدارت تقدیم کنند و در ذلک الصالحین بران احکام نظر کنند که ان که با حکم  
 خواننده و شریعت نبویه و نظام سلطانیه بپوشد و از آنجایی و نغمه کنند حذر بکبران  
 شرفی بر صلح و قصه مدت کنند و الا که خوف ان قانون باشد و در ابیه منع نور

شرف

بلکه با بقضای شیخ مشهوره ان هم بر فرزند و برادران عبرت بود در این امر مضای  
 زیاد در شیخ **الذکر سی و هشتم** ان است که با جمیع اطراف ملک است را  
 سوزد و است با این کار حکم و نیست و به بر بنسب و حکام معتد و اشرف معین ادره و  
 سوز است تا که هیچ حدود را تغییر نکنند و دیوار خانه را سفت نکنند و در بازارها نزن کنند  
 در آن حدود و بیعت و وفار است حرکت کنند و است که بماند و ام سبوق و سقر  
 و برقی و صاف و پاک است و رخت شبان یک است که به یک کار و سجان فرنگ از هر طرف  
 رود کنند شکر را و ام سقر و نهند و تا بر ضعیف نماند و این کار را که جمیع دول اردو  
 بسبب نه خورشید زدن کلام جو بر ان آردت سلم خسته موجب **الذکر سی و هشتم**  
 شهر را با این نموده بود به تدریج در کجا و بازارها چراغ و تا سوز که است و غیب هر که خواهد  
 شب از روز کان را بزرگتر آرد که کند و کوهها و بازارها و دیوارها و خانه و کان با این است  
 به سوز است و نفوس را با بر تریب کند و ان قند و فخر و نور را ضعیف نمود و هر  
 چه در شرح است حرام است بر جز در فایده است و حکمت شده است و بطریق  
 امر است و برین خلق حکم کنند با زن علی و العیسی الی غیره لایحه و الا که و پناه  
 تم از یکدیگر تا که معارف شوند و علی و العیسی نمانند که در فاضل اند و عرف رسول  
 و الایمه و خدا و رسول رضوانند بر مخالف او ام 51 و خلاف کتاب و سنت حکم کنند

بلکه در فاضل شود البته غیب این ذات است خداوند پناه و با عزت و به او امام  
 که بجز و بن خود برده است و عدالت حکم است و کلام علی و کتاب و در نه نسبت  
 شد و حقیقت بیان برین است و ام و حکم خدا و رسول حکم است که با این خوف ان باشد  
 ان اول الباء است استنا غیر من جز خلق اله من قبله الایمه و الایمه و الایمه و الایمه و الایمه  
**قال ۳۱ علما اذا صلحوا و قبل من شر خلف الله من بعد فرعون**  
**و یخونون و ابلیس و غاصب حقکم قال العلاء اذا فسد**  
 خداوند ۳۱ هزار را بکشد و بکشد و با جبار را بکشد و عزت و به هر دو در شرح ابلیس  
 بفرست و نفوس است به ام که خوف و بن خدا حرکت کرد و بفرست و با جاح علوم باشد و هر که  
 عیان کرد و بکشد و دو صاحب قدرت تا برده باشد استنا پادشاه و قدر و است او  
 این باشد که دین خود را ترویج کند و دینی ظهور نکند و قدرت و عزت و است است کند  
 و به شرح غیب خود بر عرض یک نور و ام خود را و کجاست و خشنود و قدم تربیت شمار  
 و نام دین باشد و بر حرکت علی و عزت و جبار از ادب باشد و خوب عزت و بیل و  
 شود بیکه از نیت است در هر امر و معوج است و است است ادرا حکم کنند البته  
 از ان فرزند شوند و تمیز اخلاق غیب که از امور است و خدا و رسول با او ام و رسول  
 طریق ان اول در هر که که بر بزرگوار است در و شکر که خوب خاص و بیست خاص

خفت بهم و در بازار و کوه که خستده و کفر کوب و نو کوب و جنبه قبل سال تکلم گشته ادا  
 کرده اند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم که با عجب فطرت او بگفتند و حکام این شهر نشسته و  
 نوبت گویید چنانکه در شرح منوع است و در آن زمان عمر نموده اند هم خلاف ان البته  
 سلام از ایشان اخراج می شود و هر کس که در آن روز از مردم زبان جیم شود و  
 با او شیخ و اولاد ایشان با آن برت بیستند اولاد او را و تا آنکه گشته پادشاه و هیچ ذکوار  
 چنانچه از امر جمع و دوات و ایالت جماعتان و معایم و این را می خوانند و امر از رعیت  
 ذکور بر سران نباشد بهمان میزان که جمیع عصای را مطاعت او در بر سر آمد و اولاد او  
 کرد که اولاد که در سن می خوانند خست ایشان یک و دو دار و ادب بخوانند و بیرون بیایند  
 تا که احکام خود را شرح شود قرائت کتاب باید بکنند که این نصف نهدیب اخلاق  
 مرشد و شرح این حکم بر همه است و خلاص این معذور نباشد و هر که از اولاد او  
 خوشتر ضار است او را حکومت ندیم گشته و پادشاه از پادشاهان مسلم خانه باز گشته  
 و در آن راه رفت گشته و خدام و اعیان پادشاه باشند و تا است از پادشاه اولاد رفت  
 بکنند و التزم بکنند و اولاد شرح در این است و کتابت آن به بیعت است با پادشاه  
 که آمد که ایضا بکار در این دنیا بر و خوشتر با پادشاه برسد دم هر چه در و در این شرح  
 بوقی تر عیب و عدالت مریدین را به از کب رود رسد و التزم و وفات بکنند باشد

و اگر کسی که پادشاه و پادشاه او را عاقبت  
 و رعیت با او رسد

که اولاد او

که او پیشتر خاسته شود و در ریش باشد و تریک و بنیک گشته و اگر این امر را تکرار کرد و پیران  
 حکومت خود دهند حکومت بلکه را بقدر اعدا شد خرا گشته و کار گشته که به پیران خبر  
 شود و این کار گاه است و هم او رسول و عا رض مرشدین و خود از آن خلاف قضا و عدل  
 و عدالت و اگر چینی باشد در آن زمان در ملک سر فاعل افعی پیدا شود که تصدیق آنست و حق  
 و شراب و سکرات را به منع نمود و این کار را چینی باشد و چینی بیستند و بیستند که امر مریدان  
 ننگند هر عطار تا که حکیم نسخه نویسد تا یک نه به یکس و بر ملک هر چه بیستند و مکر دارد  
 خود او را در هر دو گرفته بدید اندازند که است و در هر دو مرید است و این کار با نفع است در  
 شت و نظر ننگند صفا از مورین در این حکم میباید و در هر دو در اول در آن است و  
 خلاف آن خلاف قضا و رسول شش بر عیب باید ایمان داد و از یکدیگر خست گرفت  
 که اولاد ایشان سرفروش و با پیشتر شود و صده بار از دعا ننگند هر چه از سر چینی  
 صادر شود البته باید بیعت و نفس از پادشاهان تا به پادشاهان بدهند و گوید بگفته  
 شش مرتبه مرفیق شود باید بدهند و اگر کسر از این سبعین با خبر شده پادشاه آن  
 نفس را بر باز گشته و او را استقام گشته و هیچ عذر را هرگز ننگند و به انبیا این او را  
 اجر دارد پادشاه مردم بیعت و در این و قضا و رسول از پادشاه و رضا شود و نفرت  
 و مهر و محبت و خوف پادشاه بر عقوبت عیب آزار و همه جان و مال خوار

اولاد

پوشه گشته ، بفتح ا که حکایت کرده اند در خبر و یک مرتبه گشته در آن قام  
 مقام تبارک باشد ان از بزرگان تبارک شکرانه اگر قطع بود با کس نخوردند پس  
 حکایت کرده اند در باره بیعت نبوت و بیعت بقرانند و اندر قریب زمان نزد  
 تبارک ان ترتیب گشته از پیشتر بر پیشتر بود از وقت بیاید که پیشتر چه قدر برایتان  
 مردمان بهمت و بیعت بی آنکه گمراشته شده اند از قمار و خرد تبارک در بیعت خود  
 مگر لغت میگردد البته کسر تبارک را نکرده اند بعد از قبضه بر سر شمشیرت خاندن و  
 چشم امر و اعلان نمود مردوزن با برینند بر زیر جامه راه نرفته و در نزد بیست و نه نوشته  
 او در خانه خویش مردمان نیز جاسه کش و نوشته و اهر بر بند راه نرود و کسر صورت  
 نامراده و عاق و انیز شد و این ادا همی حکم خدا و رسول و خدا بیعت و شوع  
 شریف ترین و این ادا نامه که نصرت و بیعت فقط بلکه نصرت و بیعت و در دست  
 سبب گشته خداوند عالم محمد مصطفی و است خاتم النبیین جمع با جمیع انبیا و الابرار  
 بیان فرموده است و نعمت را احکام کرده است و برابر اسلام ، پیشتر از دست هر مرد  
 اسلام را نگاه بردارد و دست را حفظ کند و تصدق از دشمنان خود بیخ نما هر طریقی  
 مرنمود که فراموشی و لوازم سعادت ابدان گشته اند به بیان فرموده است و هر  
 حکم را ، سعادت نصرت دهد است **ولا دطب ولا یابس الا فی**

**کتاب مبین** گفته است ابا ابن انصاف و سلیمان و عدالت و بعثت و این  
 مرتبه که گوید پیغمبر خاتم نبیین است و در حدیث در قرآن موجود است و از قرآن احکام مطهیر  
 ادا نمایند اجرا دارند و احکام پیغمبر خود شریک همی از اسلام خشن است به سات بهمت  
 بیست و علوا و علوا که با حکم جمیع قرآن بود از حکم محمد خارج نمود و قولن را بعضی دانند  
**ولا دطب ولا یابس الا فی کتاب الله** و غلط است بر آنکه در چنین باشد و طبع در سبب آن مقام بگنجد  
 داشته باشد البته در زبردت و بیعت خود و بیعت با کس و بیعت با کس و بیعت با کس و بیعت با کس  
 با انصاف اجرا کرده اند از این در رفته اند و در زبردت منزلت شود که خداوند مرادند عاقبت  
 چه فرموده **والسلام علی من اتبع الهدی الذکر بی نهما** است که رعایای  
 اجنبی که در ملک بیعت از بیعت خارج در تحت نیست پوشه اسلام شریف به برایشان  
 نعم دهند و شوق و حکم باید ایشان را و عدالت و انصاف و بعثت حکم گشته  
 و ارقام میبود در نصرت را و غیره است باید در ارضه و انان بیعت نیز سبب گشته و بیعت  
 نیز است گشته و نه بیعت آنها از زبردت بر با بر با بال گشته بلکه حکومت چنان باید  
 حکم عدالت گشته و چنین ظاهر گشته که این حکم خدا و رسول است تا که هر زمان بدیع  
 پوشه گشته از احکام محمد فرزند مخصوص رعایای اجنبی که در ملک بیعت میکنند  
 یا در در گشته باید حکم بیعت ظاهر عدالت نصرت بیعت و حکم حکام از شریک بر زبردت

۶۰

با اتفاق ۴۰۰ عصاب که نهب برنده حکام ایران را جمع کنند نه آنکه چنین حرکت کنند که برنده  
درجه اجنبر سحره بمشور کنند البته احوال است و قدرت و دیانت در کل حال صلح  
دوست و صفت بیباکی **ندکبیر چه سل** بفرقی که با جهاد با بیباکی نمود  
و بطلان آن را باید که زانت **الای بالقی هی احسن** و او چه قول که تو که فرسودگان هم تو بود  
خفوه صا جهار فرقی با بیباکی ارشاد بزرگ دوست مرئوسه و سرمایه سفارته و  
با سستی که است با بیباکی و محققان انفرادی منتفی این صفت است از هر که خواه  
نوشته او را بیباکی کرده که ایران هر دو فرقی را بیند و دیگر نیست و دوست  
نعمت کنند خردی سستی بشبه بجز اولک سر و دل و بیباکی فلان معلوم است و فلان کافر  
نویسند بلکه قول در بطریق قول و تیرا چه کتاب تذکره الکرامین را بخواند یا آنچه خواهد مصلح  
صغیر بشبه در وقت همه کلاشتر صفت و احوالی بشبه نظر کنند بچگونه این در کتاب اجنبر  
بکار نماند و عیب ندارد در آنچه ذکر نمودم بطریق نیک ذکر کرده ام که هیچ امری ندارد  
نیت از این ضلالت و لایحه غیبت است مطلقه و اطلاع که در غیبت وقت ترنماشته  
بشبه این معلوم است و معاصد و بر چنین اقوال فال صفت لغو است بفرقی بشبه این  
چنین است **ندکبیر چه سل بکرم** ان مرتبه سفر آنکه در حال اجنبر سفر  
بشوند ان مرتبه من لازم است مردمان هر دو مناطق و کامر و طبع هر دو متفق و متفق

هر دو بیباکی شریک و منحص اوست و دیگر نیست بشبه و موصوف با قدرت و صفت و  
قدرت باشد که در دول خارج مظهر این حق باشد افزون بر قدرت و شرف و اللولک  
مصلح بود و چنین با حال و نوبت و عزت و معرفت و قدرت حرکت کنند که ان شرف  
در نظر و شرح و در باشند که ایران همه ایران مودن حکمت است و اخلاص برین و صدق  
و صف و الوفا و انکوف و الطاعت و دست ایشان بر دول اجنبر با بر او با کرد که  
کس نمی کند به این ن شود قبول کنند حق ضایع است نه و چنین مرتبه سفر او رسد و  
و غیر ذلک در این ابواب حکمت است **ندکبیر چه سل در** دست سفر او رسد  
که در شود در آن همه در هر کس که مرتبه اند دولت او را نویسد و اخبار او بر وزارت و این صفت  
سر باشد در بن پادشاه و وزارت و سفرها که جزیر واقع شود و خبر خبر او را نوشت و  
اخبار داد انوقت در عرض مسئول خط بشبه در این کار افتاد و کلی لازم است و اینم ان سفر  
برای که میکنند در حق عیب از او ام کلیه شرف بفرقی حق و بفرقی نفس  
و نوبت که او را در هر وقت لازم نبودند و با پورت برسانند وزارت و ان وقت  
بطریق انرا و بعد از این در آن در آن زمان از بر دول خاطر محفوظ باشد کلیه در هر کار  
و نا بشه و به **ندکبیر چه سل سبهم** ان است در جمع حکام و افراد امر و دو کلام  
بشوند که هر چه شود و هر کس که در پسته نویسد و اطلاع بدیند و این صفت

نباشد ایضا لازت عریضه نبویست و دیگر هیچ ذوق نشود و حد فخر را کند و شایسته  
 گوید موقوف بر اسد قطع نکتته وزارت و در وزارت کاتب بخیر باشد و آنها را  
 بخواند و لازم را افکار کند و جواب کاتب نیوسد و کاتب را جمع نموده بفرستد حفظ  
 کند بفره و حکام بفرستد کاتب نبویست او را بپاکند و حفظ کنند و در این مکتبه شایسته  
 معنویست نه **نزد کبر چهل چهارم** ان است که در جمع دول خایر در جمع شهرت  
 سواد اعظم که بخیر و خضر زسوار است و افراد از عیب خالص باشد و صاحب قدرت  
 کاند که باقی صفاتی بجز در آن قبوسه هر چه واقع جبهه نموده و در هر کس که آن دوست میکند  
 و هر کس که بغیر خودش میکند و آن را در صحت وین و است و است و عدم دوست و  
 محبت باشد و صاحب اسرار است باشد که امر از هر خبر از خود حبس امر بجز در حق  
 و ضعیف نیست البته هر باقی است پس در جمع مکتب ن بفرستد بی وزارت است  
 و اخلاص و تا بر حفظ سر نبی صد در الامرار تصور الاسرار صفا که چنین است **دسام**  
**نزد کبر چهل پنجم** ان دو قسم است اول آنکه وزارت امر جاری کند که بفرستد الابر  
 بزرگ سر نبی و در خاک خایر بر چه عیب بنهار و بکار و در و بشود که او و دو دو سر نبی  
 چهار است که کله خنده خورا بفرستد بر کس بولایت خوش و تنبیه حکومت کنند و بشود  
 و سوال بکرد و حکومت آنها را احد آنها بی نکتته که در زمانه کتب و کشته است تا کار است

خدمت دولت کنند حسب انقدر کاتب بر عمت منتشر شده است بود بر اخصر و چنان  
 کار میکنند که هیچ عیب پشایان نباشد که تا میکنند پس چنان بشود چنان انحال  
 تخت دولت دولت است بسبب عطف امر شریف و بنگ امر عفت سر نبی  
 و چنان کن من حکم حال در این کار بفرستد حکم بر نبی البته مکه و امکا است  
 و در این مکت و در شایران دولت بفرستد را دفع کنند ازت و دولت قسم نامه  
 باید در بر اخصر و در زبیر کاتب نفوس قرار داد و در کوه داد بفرستد بر جمع نفوس و کوه است  
 را در صفت صیقل خود سر نبی و در کوه هر چه در سا با یکدیگر در آن تذکره پس آن مرد  
 کاتب را در کوه در ادرش و منتشر و ملک و خانه دارد باشد باز نبوی و در آن تذکره هر دو در پنج  
 اسم نوشته شده است از یک بیخ اول تذکره کرد و در پنج نفس نبی و نفس در آن است  
 چنین آنگذرت تا مضمون نبی از تمام ان بجه در خانه او که ان کاتب بر آن تذکره همه  
 از وقت است و کاتب عمل از عیب ایران و این هر چند تذکره به به عیب ان در وقت نبی  
 و بعد نفوس زنجیر کنند و شرح تذکره ایضا زنجیر کنند و بفرستد که به باب تقیم کشته و سر  
 سال که تذکره را عوض میکنند ایضا ان تذکره را بطریق ردیف نموده جمع نموده و تکلیف کرده  
 ایضا ارسال کنند به باب عا این کار را چنان با عفت باید پیش گرفت که کاتب  
 و امر رسیده بخورد و خاطر در کس که کار و اعلام داد و اول بر عیب که در صفت منتشر است

اسم کعبان

هفتاد و نهم

نیز که بگوید اگر کسی را به ده معانی از این گرفته شود که عبرت بگیرد آن شود و آنچه در وقت  
و باقی است و او را یکسره به بیهوشی باغض و دولت بفرستد و به موجب آن  
عمر کشند و این آنکه بطریق بیعت است بلکه بقضاط سلطنت و حفظ عیبت است فایده  
آن در داد و فرود نمودن اگر چه از اول ظاهر است و تا این حد ضرورت است و در یک جنبی  
کار گرفته و غیر شریک است و خود میرساند و پادشاه هم این از برای حفظان بقدر و کلیه  
قرار داده است که بدو نرسد و اندران عیبت معروضه خود را به هر که بغیر باشد  
این تذکره که بفرمان کافیه میخورد بلکه زبانه و دهام **تذکره** **پیرچهل ششم**  
آن است که بیهوشی از آن و امر نمودن به سفرا بر چه عیبت است در بدو جنس کانی که استنطاق  
نایب هر که هر صباح به او صنعت جریبه او عین صنعت جریبه اولیبه او فروغیه او  
شکر که او میریزد و بر صنعت که جنس آن از بدو خارج است به ملک ایران آن که نرا از دست  
عیبت و است از بدو خارج و داده و با قدر ملک ایران کرد بهر زعم که میرساند و آنها را  
بخت بکار برد و عیبت نمود و توفیق و اطلاع و عمر خویش حسن تدبیر کار برد و عیبت از بدو  
و است و است از آن وجود و خبر کوز نماند که خبر و آن را آن صنایع با در زمان جسد به  
از جسد خبر داد با بهر ایران برسد و عیبت از دل فقر و عهد با جز معرفت صنایع غیر نماند  
یعنی گفتاری هر نقطه در حال ملک ایران حرف بشود با صد پول و در شرح بن برسد و حال

اطلاعه کسان بدان

آنکه در شتر و دلاک و آنچه بر سر آن از نقطه سبزه پیچید بسیار است نه و چهار روز به شتر و  
صفتش اسهل و کین مع بد آنکه شده در سلا کردن طلا و نقره اهل ایران میسره به برودس و  
زنگ و به نشی میگرد در آتش میزد آنکه و ملک خود شش مجبور و دیگران را معمر در سب زخمه او  
اسلام را حفظ گفته بجز هر دو آنکه از این **تذکره** **پیرچهل هفتم**  
بهترین در عیبت است بیهوشی است مستعمل در هر چه او ملکیه بیهوشی باران عیبت  
تسمیه گفته بلکه لازم است که اگر اسم دارد با لغت فارسی او عربی او ترکی گفته و الا  
نوع اسم فارسی اقتراع گفته که فغان و کین باشد و مثل جناب و بدس و اسالی و اسله و البه  
نوزده گفته لازم است بغیر او نام خاص مهربان نارس نامیه از فرسعت حکم است و در این  
صفت با جهانه اول آنکه ملت به دولت را عیبت و بدین شود و دوم ملت و علم از تعیبت اسرا  
اگر او میکنند و ثالث نفوس مرتفع میزند که در کار و در گفته و پادشاه و حکام عیبت تابع فرزند  
و مشرف گفته شده آن چهارم در لغت دول فارسی یک هیبت و قدرت است پنج خلایق دشمن  
لیکن اظهار جمال و عزت ملت و دولت است از بهر نزار حقر وقت آنکه اهل ایران بر  
آلات بخار و تسلط یا سینه ملت کاطه اینست که اسامی اللات را تغییر دهند و در یک آلات  
اسم خاص میسرت بقدر آن اسباب تسمیه گفته و لازم است و صاحب معرفت که صبیح  
آلات را شرح نموده و مشکله رسم نموده و در کتابت نوشت و معرفت صفت را در کتاب







خیزد و مدح بیب شنند و عارض عیب از ایشان منقطع شود اما چه الهی بر این استوار است  
 و بنی دارا دوست و خیزد سبب از آنکه روز راه الهی برین سپهر رحمت را در این خود پادشاه  
 مستقیم سازند و بدین پادشاه دارا و او را در سر کار تمام گذاشت که چون دین دارا در ضیق  
 و لازم جان و مال با فخر است و دولت کند و او با این روز راحت نعمت پادشاه کرام  
 بخورد و در نزد فخر است و هر طرف محترم باشد و بران شود و هر که پول نیاورد به خدمت آن  
 گشته که شرفی کن از اول نیسب و نه آکنده آکنده انفس که در این بر دین از اول حضرت  
 اما در ایام آبر و غیر مگر خراب شد و ملت مغلوب شد و دیگر معروف گشت و در زمان از  
 قوت دین پادشاهان و اعمان فتوحات کردند شمر میکنند و داد و سپهران در رسول خدا  
 و غیر مغرب و در غیر ذلک اول غلبه شد و در طرف که در گذر فتح کردند و  
 چونکه بنام و بکران ف و قلم و خلاف دین و تخریب نمودند اما گشته اند و هر که اما فخر  
 در صلاح و تقوا بدست هر که و در حال دولت پادشاهت خدمت کردند هر که پادشاه  
 محشور و ذکر ایشان منقطع شود و کن صلاح و نفرت در اتفاق است و در حال  
 در تعلق چندین حال و بنی شورش اول طارح فقط ظاهر است نمودن خطایان را  
 مصطلح نمودن بر سبب کنی خلاف حکمت است و در دارا در بن کردن عفت اخبر از وضع  
 اگر نمودن عفت منافق را و اخذ صورت کردن اول فتنه است سببه را غیر کردن

تغییر

صحت است و در علم بر که گشته است و در علم گشته و هر که در صبح آن فخر گشته  
 بر آفریند و بدین در سخن گشته علم که عیب گشته بر که که خوف از خدمت آن عیب است  
 شک بر که که که که جواب از خود گوید و هر چه که به غیر از آنی گویند هر که رف با پادشاه بر که  
 که گشته عیب باقیات صلاکت گشته پنج روز راحت تا بخوبی عیب گشته رحمت ابر و دوام  
 و عالم بود المردی و نور تلکین بعد عیاش گشته از گزوه همان طراوه در دست و دست  
**التذکره پنجاهم** آن است که اگر از حکام در دست ظلم چشم و خدمت است  
 دولت فخر شود بنا بر او را زود در بن عیب و مت دولت و هر که رسا کرد عیب آن است که  
 بیست حکمت و حکام از در عیب محشور و از قدر بیفتمه با حکام و دشمنان دولت  
 استوار سببند و منکح می شوند در این هر که در عیب و حکیم در ایران پادشاه او را دشمنان  
 دین دولت در عرض نهت حکمت اندازند و در او پادشاه عیب گشته و سبب ضعف  
 مت دولت نور لاسر اگر خود حق از حکام واقع شود در عیب گشته و منفق  
 عدول از اسرار صحت بن خبر دهنده او را با به عزل کرد و عیب نمود در مجلس مستطین در  
 آورده تحقیق نور عیب و عدالت و بیخ او را به خود خوانده و جباران جزا و بره لاتی است  
 اجرا کرد و در خون شفاعت شمر میباید و عیب و سبب و عیب نظر در هر که است تمام نماید  
 و این کار را سکنی دست و خا شورش بر کرد و بغیر که جمع حکام بمانند و غیر که از اکثر

ابر

جست بر خیزند تا که حکام در نزد ایشان بقدر شسته و در این حکمتها پیشند چنانکه اگر بخواهد  
مدبر و حکم منور بدهد بدست بد از دست بگردد و بدست خود و در هر کار باید دانست که اگر  
صالح نوزاد اول طوبی عزت جانند و ایم و در نظر با حق حکام و بران منور و نیز که عزت  
باشند اول ان از قلوب محو شود تا که اگر کشنده شود بدو در چیز فراموش شود تا که در دست  
ان بر دیگران عزت است و تربیت و بگردد در هر کار بر این منور کس و دوز را وزن  
و حکم جوهر غریب و معروف و در شجاعت که در هر کار بر این باشد چه او را گرفت  
فرا و سلطان قدرت و جبر نوزاد چنان و دیگر شود و از حسن خود زین منور هر قدر که در  
فقه کشنده و علم و ایت شجاعت و عصیان را از تن سلطان بخت و عزت خدمت و  
طاعت پادشاه را یعنی کشنده و در بگری طاعت بگردن بگرد و بچ از شوقان رحمان طاعت  
نور و نیت پادشاه را بخورد و روزی صاحب شکران بجا آورد لبسته از غیبت و شوق و جبر  
را فدا در میان رفیق و دیگر کردن از حکمت نمب الا در بعضی اوقات در بعضی  
اشیای لازم بود خدمت و طلب و صرف انهم ایضا باید بغير اشخاص فقط بجهت شکر  
تقاضی نمود نه بر عیاش و اولادش تن صرف کرد که این فعلی حکمت و عدالت مریض  
همند با رسول الله **وما حکمنا الا للذین فی صلواتنا** و پادشاه و وزیر  
اگر حکم نریزند و در هر مرتبه که در هر مرتبه **ومن اوشد الحکم و لفظ ادبیه**

**کل شیء و سلام علی من اتبع الهدی** **الذکرین پنجاه بکر** ان است که برگاه  
اجان و عواض و محمد و امیر طایر را ضحیه باید حسب را قضا و عمارت نمرد الا در هر مغنی  
که با حکمت موافق بود و الا از حجت جدید نیاید گرفت و اگر لازم شد بجهت حجت گرفت  
و هر چه از براهات حکومت ضبط شود ان غنیمت بنام بر احوال و لا باطل و عرضی حسب  
خدا بد خدمت که بگردد و اخذ من نور لازمست چنان عدالت با بران بدهد و پس ان بعد  
با متفق و حکمت و عدالت که در هر پادشاه نمود و از آنکه حاکم علی قلوبشان  
کرد و آرام گیرند و دولت ایران را تحمیل کنند و پادشاه اول را کرده و از هر بیکه چنین شد  
حکومت در این شتمک می شود و استیقام مسازد و فرار میگرد و بعد از آن بجهت اراده پادشاه  
دارد و جبر سکینه و همین عدالت و حکمت بفرست و حکم و فرزند ان عمر میکنند  
چنین و تند بشته و شمع حسب در تحت ان پادشاه عايب می شود همندان نیت  
که حکم عدالت و بعضی پادشاهان در کار کرد و ان نفوس را در قصر حکمت می مهره کرد  
دار و لوح از حجت شکر نمود چنانکه انفرز اندوستان چنین نمود و در هر روز فافذمه را تا هر  
سلطنت با حکم نمود که هر چه چون پادشاهان بگیرد و در دست و این منورستان و فافذمه  
از عاقبت امر خودشان می غنیمه روزی شود از رضای امت نریزند و پادشاه از بهرام طبعند  
چنانکه هر مطیعید و لکنه امت رسول عزت رسول را کشند و بنده رستان و

تافقانه خود را تسلط یافته کردند با غرور و فسق و فطرت چهسان بر آید  
اکنون بگردان و قافله بفرین که طاعت روس و لغز را گشته طاعت  
پادشاه خودشان را بگردان آید در هر حال نماییان فرموده مراد است  
از این کلام هرگز در نعمت است فاقه از شکر شکر و فتنه مانا شده  
انوقت قدر نعمت را میدانند و حال آنکه بعد از زوالش قانده نمیدارند و در زمانه  
که نعمت دارد او را بشکر و طاعت و حکمت حفظ کنند مطیعان دست در گرفت  
مطلب این بود که بنمونه از در فرستاده با امر به بد و نهی از بد است  
دلال در وقت حجاب و موی و روس و روس و در حال دوست مردانند که چه  
پایه کرده بعد از تسلیم او غلبه با لطف و تبریز عفو و حکمت معامله میکرد و با  
دین و تدبیرشان فرقی نکرده در آن سال ابدانند که روس و فرزند میکنند  
خلاف روس اگر بگردان مصلحت شوند غایت کنند و دست حرمت طهارت را  
گشوده و بیج اولاد گشته با بن سبب ملک در دست این ذوات میکنند و مقارن  
که کرده است جزو اوستاد مشرف بفرمان پادشاهان در این وار و بد  
میشوند خلاف کارها که در سبب زایل شدن حکومت می باشد مانند آنکه  
و قرض نماید را بگردانند مسیحه از جنف را خلاص و عبود کردن و در گزین کار دوام

نزل

نمونه اهل بیت اهل بلد بران طاعت نیارند و خون چهره ایشان بپوش  
اید تا که از جان اهل است بردارند و کم است بفضیلت شکر گشته و محصل دولت معرب است  
هم بیاید و این نفس اس که فریب است و صورت این خیف و شریعت غرات  
از باب حکمت حیات سبب هلاکت است دولت میشود و بعد اعراض شده که با فقر حق  
مبنی این اهل بلد کردند و ایشان بر حیب دیانت خوشان عدالت و انصاف حکم کردند تا آنها  
تغیر فوری نمود و در هر بعضی او را بعد از آن هر چه صلاح دولت است پایشان  
جاری کرد تفکر و ایضا الطالین الملك العزیز لك فان  
تفکروا ساعة خیر من عبادة سنة تدبیر الحسین خیر من  
فتح الحصون والذال علی الخیر کفا علی چون تذکر است  
بسی است اگر تعلیم است خطا چنان مریض حکیم حکمت امر حسن و ایضا خند بطلب  
متفرقه با خضار عرض میشود که مطلب اول است باید ترک اجاره  
کرد و نحو مزایده از بابت مالیات که بدان را یا مزایده اجاره میدهند و هر شقی که می آید  
سکند در حیات را چون کند و الا که که اجاره را زیاد میکند یا معدنهار اجاره می آید  
ایضا میکند یا اختراعات در انملک ایضا میکند و اوردات زیاد شود که ان خد متافع  
بیرد و رعیت رحمت شوند و پادشاه زیاد مالیات گیرد اگر بان قرار زیاد میکند

که تا من علیه و الا اجاره دادن و فرماید که در علم عظیم است مطلب دوم  
باید مالیات را دو قسم کرد قسم اول احکام و امر اضطراری که بر هر کس باقیست و  
اجاره و حاصلات موجب ملک این است که مالیات گرفت که بر ضعیفان و فقیران  
و در این امر تفاوت نباید نمود و هر یک از این باید در دست دیگر باشد که باید  
انگشت در مالیات بدین امر استقامت نمود تفاوت قوت و تجارت و صناعت  
و عود در مجال که جوهر غنی است باشد بلکه جوهر فقیر لازم است غنیان بکشند و چنین باید کرد  
در مالیات بجز آنکه وایم خواهد و تحریر قسم باید و فکر کرد با سایر اشخاص مانند قرواریت  
نظر کنند و تخمین نمایند و آن پس باشد و دیگر تغییر نشود و مالیات را باید با تدبیر  
گرفت و رعیت بنگار نیاید و در این شوب پاشی باید در این حرکت بگرداند  
لازم شده که مالیات زیاد نشود باید رجال دولت بصیر باشد بر رعیت که اگر محصلات  
و منافع رعیت فرق کرد و در اضطرار زنده ماند و ضایع بکار قضا و انوفت رجال رعیت  
توجهش با نظر بصورت مالیات از یاد میکنند و این قواعد را باید در یک رساله نوشت  
که هر حاکم حاکم شود بان رساله عمل کنند من دون تغییر و تبدل مطلب سیم  
صندوق عدالت که باید در هر پلیر یک صندوق گذاشت مخصوص که هر که عریفه از  
نبرد در هر قدر البته آن صندوق چندانی که بسته او را بر داند و اثر و ان

در بران صندوق که ت باید باشد که هر که غذا آورد اسم آن شخص که درش و مملکتش  
در دفتر قید کند و از آن مرد کفیل گیرد که هر وقت پادشاه او را خواسته باشد حاضر  
و اگر چنین باشد کسر شوهانه خبر رسد و آن عریفه نبوسد و شرط دوم آن است که در  
زیاده از هشت عریفه نباشد و هر چه پوسته دو عریفه باشد زیاده ممنوع باشد و شرط  
سیم آنکه تا پیر باید کرد هر کس از عالم که ت او غیر آنست بران که غذا یا بار کند  
تا که جنو حضرت پادشاه برسد و شرط چهارم باید اعلان داد که اگر کسر لغوی است  
عریفه نبوسد مگر آنکه خواهد شد شرط پنجم اگر یک نفر غلام شود و آن مظلوم از حاکم  
نبرد که آن که ت با هر حاکم منع کند آن شخص متوجه عریفه خودش نبوسد و بواسطه  
و یکی صندوق اندازد و آن بواسطه با هم نخوش قید کند و تغییر به به بارسم اول  
که هر وقت پادشاه صاحب عریفه را خواهد حاضر شود و رسد مطلب چهارم  
باید صاحبان عیش برز او سرکاران را هر چند وقت او را بدار سلطنت طلبد و با بعضی  
امرارتی ویرانه گفت و حقیقت جوهرش طاهر سازد و ایشان را امین کرد و ت  
اعتقاد داد و زود به جا خود بر کرد و آنکه چنین رسم عادت شود که هر چه  
پادشاه او را خواسته باشد حاضر شود و آنکه هر کس بماند حاکم شهر یا هر چه  
کرد که اسب سواران و طی نخو بریم خود بعد به جاده خود بر کرد و از جانی بی جان

ما هر که در دایم در زیر فرمان باشد و هیچ رحمت نیاید که نشت چنان شفا من را تا که  
بصبح ان یقین شو هر غیر انحر لطاب انحر در واجب است بر قدرین رجال ویت  
که شیخ غث بر ابطاعت حقیقی آورد ایشان را اندر شیخ عرب و کرد و در  
هر خفا و خوف بپاشند مندر چنان کس در بان خانه صاحب بصاعت  
بمانند اما از کسر و انیت ان محقق نیست مینو در خانه را با دو اکر در رحمت بخواد  
تفکر و ایها العقلاء فطوبی للمتفکرین اصلاح مطلب پنجم  
حکام را باید تفحص کرد در وقتیکه صاحب پول زیاد مینویز ای این پول ما از کجا  
آورده است که ام که خانه بی صناعت ان مگر بکنند و کدام مینمایان محصلات  
می آورد که ده هزار تومان ده هزار تومان روزه میدهد ان نقد و از کجا آورده است  
در این فرایده باید بپاشند نیز با عدالت من هر عرض باشد **مطلب ششم**  
حضرت پادشاه بیکه انعام امر فرمود از اصناف و کسبه و به جمع افراد تفویض  
کردم است از شخصی قیمن وصول بکرد و در دفتر قید کنند که ان در وقتی حضرت  
پادشاه رسد او محاسبه شود در وقت حساب **مطلب هفتم** رؤسای اوقاف  
باید در هر چند وقتی عرض و پول کرده فقط من دون نفقات شهر امر او تریار پول  
و امر او در پول برانجان نخورد که یا چه که ام از امر او خدمت الهی میکنند

صلح

تعمیم و شش و نظام و تربیت سر باز در این کار شغوب دارد و منظرها سر نیز برونه که  
لطایمین **مطلب هشتم** سر باز که در وکات بپاشند در هر وی بی تفحص  
باز باید با کم واجب است از هر دو هر یک نظر بر بار طبعند در شهر یا نه ماش و تعلیم موا  
تا که تمام محارث برساند و با و یک ربه صغیر داد که از دیگران تمیز باشد و انفرات  
در ستاد و در وی خوش جان باقی نفقات هر روز او در هر روز هر ساعت بان نفقات  
مستقیم بیرون با قواعد نظم میرد با نخت نظام بلکه وکات که نزدیک یک برونه هر شیخ  
شوند شش گزینند و یک بشپور و بسته باشند و از ان که رنجیده امر انی قهر شوند و در هر چند وقت  
این را انجان نهد و سلام علی العارضین **مطلب نهم** آنچه معاشر سر باز  
یا قوت سر باز داده میزد باید تماماً بسند و قزو قید انضباط داده شود حق هر چه خوش  
برسد خود و کف و در و سارا نقد را باید معاشر اول که با غرت کفاف کند که و با طبع بران  
کنند و اسلم **مطلب دهم** باید اعلان داد و بر جمیع عربت بر که صفت  
بگیزد و در ح عالم او سد اجناس فر کنی نمود اوقع حاجت بکنند که چنین صفت بسیار گشت کی  
او حسن صفت و ملک دان کار برده امر صفت بیج او حکم لازم است که در سال یک قیده کرد  
هر صفت بگیزد که دلنده او را سپا و رند در پرتو حضرت پادشاه او هر جا که امر فرماید  
در مشیت پادشاه هر فرار کرد و در انجا حاضر گشتند باز نعت و فواج بلکه امر او نوزاد و در حال







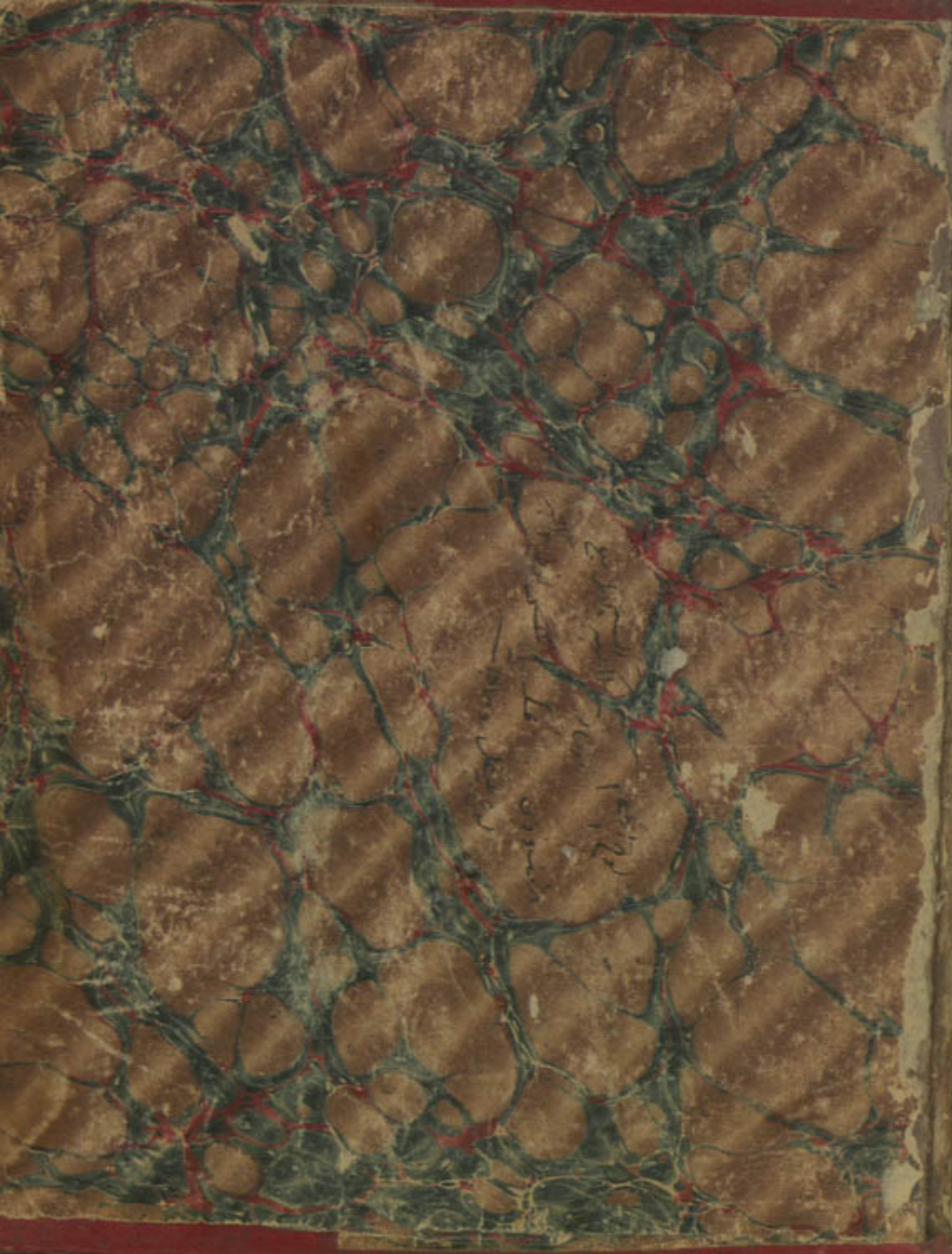
اصحوا ان تاتوا السلم رسال  
 شرح استقام نمودم رساله با و تسليم نموده عرض کردم اين عريضه من است خواهش  
 دارم تا سه روز اورا مطالعه فرمايد که روز سيم رفته در خانه امين السلطان خانه  
 بسيار واسع باغ باغچه دارد در ميان باغچه تخت بزرگ زده که صدر آدم دور مجلس  
 ميشد خود امين الملک در صدر با حواش خود نشسته بنده سلام کرده نشستم  
 بعد از تعارف رسم مشغول کار خود شديک ساعت نشسته از کثرت کار  
 او ميايوس شدم از صحبت خاص بر خواستم گفت بنشين مسرور شدم که صحبت  
 خاص خواهد شد ديدم یک رقعہ خادم آورد بمن داد خواندم پست تو ما برات  
 به خزينه من حيران مانده بر خواستم امدم با اين به پا تخت محاذ امين الملک عرض  
 کردم رساله را مطالعه فرمودی گفت نه کار بسيار دارم گفت احمد الله من محتاج نيتم  
 صلته اين رساله یک دفعه مطالعه است براتر که داشتم بالدر تخت فرمود خير  
 خير بسيار به بخشيد من کار بسيار دارم نزدیک آمدن شاه است چون فارغ  
 بشوم امر ابائمان مطالعه خواهيم کرد و بنظر صدر اعظم و شاه خواهيم رسانيد ميرزا  
 فضل الله خان جمله بجهت رساله را بمن گفته است و اين برات نوشته شده است  
 بردار بعد از روز ادب برداشته وداع کردم ديگر معلوم نشد انرا مطالعه کرده اند  
 يانه ويک نسخه ديگر و کليل ظل السلطان در طهران نوشته گويار رساله کند به  
 امير المومنين  
 رساله است  
 ان کلمات غافل از درون  
 من دون انکه بگويم و الحاد  
 بساست محرم است  
 ان کلمات غافل از درون  
 من دون انکه بگويم و الحاد  
 امير المومنين  
 رساله است  
 ان کلمات غافل از درون  
 من دون انکه بگويم و الحاد

اصحوا ان تاتوا السلم رسال  
 شرح استقام نمودم رساله با و تسليم نموده عرض کردم اين عريضه من است خواهش  
 دارم تا سه روز اورا مطالعه فرمايد که روز سيم رفته در خانه امين السلطان خانه  
 بسيار واسع باغ باغچه دارد در ميان باغچه تخت بزرگ زده که صدر آدم دور مجلس  
 ميشد خود امين الملک در صدر با حواش خود نشسته بنده سلام کرده نشستم  
 بعد از تعارف رسم مشغول کار خود شديک ساعت نشسته از کثرت کار  
 او ميايوس شدم از صحبت خاص بر خواستم گفت بنشين مسرور شدم که صحبت  
 خاص خواهد شد ديدم یک رقعہ خادم آورد بمن داد خواندم پست تو ما برات  
 به خزينه من حيران مانده بر خواستم امدم با اين به پا تخت محاذ امين الملک عرض  
 کردم رساله را مطالعه فرمودی گفت نه کار بسيار دارم گفت احمد الله من محتاج نيتم  
 صلته اين رساله یک دفعه مطالعه است براتر که داشتم بالدر تخت فرمود خير  
 خير بسيار به بخشيد من کار بسيار دارم نزدیک آمدن شاه است چون فارغ  
 بشوم امر ابائمان مطالعه خواهيم کرد و بنظر صدر اعظم و شاه خواهيم رسانيد ميرزا  
 فضل الله خان جمله بجهت رساله را بمن گفته است و اين برات نوشته شده است  
 بردار بعد از روز ادب برداشته وداع کردم ديگر معلوم نشد انرا مطالعه کرده اند  
 يانه ويک نسخه ديگر و کليل ظل السلطان در طهران نوشته گويار رساله کند به  
 امير المومنين  
 رساله است  
 ان کلمات غافل از درون  
 من دون انکه بگويم و الحاد  
 بساست محرم است  
 ان کلمات غافل از درون  
 من دون انکه بگويم و الحاد  
 امير المومنين  
 رساله است  
 ان کلمات غافل از درون  
 من دون انکه بگويم و الحاد

و بعضی از اینها را در بعضی از اینها  
 در طهران توقف نمودم هر روز  
 در عرض طول و اطراف طهران  
 و غالب مجلس بود و با آنها  
 در طهران توقف نمودم هر روز  
 در عرض طول و اطراف طهران  
 و غالب مجلس بود و با آنها

و بعضی از اینها را در بعضی از اینها  
 در طهران توقف نمودم هر روز  
 در عرض طول و اطراف طهران  
 و غالب مجلس بود و با آنها  
 در طهران توقف نمودم هر روز  
 در عرض طول و اطراف طهران  
 و غالب مجلس بود و با آنها





اصح شرح صدره الاسلام في شرح  
القرآن مع ربه فيريد للقرآن فيلويهم من ذكر  
الله اوله ايك فرظلال بينه



اصح شرح صدره الاسلام في شرح  
القرآن مع ربه فيريد للقرآن فيلويهم من ذكر  
الله اوله ايك فرظلال بينه

اصح شرح صدره الاسلام في شرح  
القرآن مع ربه فيريد للقرآن فيلويهم من ذكر  
الله اوله ايك فرظلال بينه